

شرح و بحران

آمد کنی اود کنی و ایو الحسن کتبت و غیره که در شرح حجه الله در خواب پیغمبر و با صاحب الزمان اشاره به سینه مبارکش
 پیغمبر کویا اشاره بآن بود در وقتی که شخصی آن بر رکوار را میخواند اشاره نماید مخفی نماید مرحوم علامه مجلسی
 آنرا علامه محمد بن مریحوم ملا مصوع علی بن خط شریف خود در پیشد ظاهر بیانی که منسوب بحضرت امیر علیه السلام
 بخط شریف خویشان مرحوم فرمودند بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين والصلوة على اشرف المرسلين وعزته
 الطاهرین و بیعتت بنجب ادیب عیبت ائمة السادات العظام و النبی الکرام اقامت محمد هاشم ادام الله تعالى تأسب
 بجاه محمد و آله الافلحین از من اجازه حرز بیانی خواست پس بجا اجازه داده که بهین سندان من روایت کند از آنچه
 عابد زاهد قاهر اسحق اسرار یادی که مد فون در رکب است خبر داد از حضرت خلیفه الله فی العالمین صاحب الزما
 سلوات الله علیه و علی آله الافلحین بدستگونی از سفر مکه از حاج بازماندم و از بسبب راه رفتن خسته شدم و از زنگ
 خوابم از بیدار شدنم بدم اقدام بر روی خاکمانند حضرت شروع بشهرت گفتن کردم آنگاه بر بالین خود ناوه و علی الثقلین
 و حمد الله فی العالمین حضرت صاحب الامر را زاری کردم که فرمود اسحق بخیر پس بر خواستم و بیجا نشسته بودم پس صاحب
 بر وجه خوی من توار کرد پیر دعا فرمایان و اهل بی آن بزرگوار خواندم چون تمام شد خود را در بطحا مکه باقم بعد از آنکه
 قافلته حاج وارد مکه شد مرا مپزند و نفسیل ما جوی از من شنیدند بر سر هجوم آوردند بخوی که بعد از آداء ضامنک
 از ایشان برمان شدم و چهل روزه مرحوم مرتوی حج رفت عاقبت خواست بزوار حضرت علی بن موسی الرضا مشرف شود
 مفتی نو مان مرحوم سید مدیون ز راجه از انبیا بهر تیر بود و همان قدر فتوح در مشهد مقدس از کسی طلب کرد
 میخواستن او جر فتنه ز جبرائیل بی بعد و مرحوم سید فرخنده من در این سال در خواب در حکم حکم بخوانم
 مدیون نمرده باشم و نه من ارم بعد از پنجاه سال مجاورت قبر مطهر جناب سید الشهداء در کربلا علی علیه
 پس بکاز بر آمدن باصره بمهافت نو مان بوی اد چون آداء دین را اتم میدانست از هما بمجا رفت که در آن
 وجه تیز و جرح خود داد بعد از آن روز رحلت فرمود و سید جوم که امانت علیه دارد و من هم برای عزت شریف
 اجازت علیه از علماء گرفته ام و مزار آستان کریمین شخص برای ملاکت او خواند اگر چه فاسق و ظالم باشد پس
 جمع کتبا ی پنهان خواند بلکه این عزت را برای تریب بخدا و دفع ضرر شیطا من جن و انس از خود و عام مؤمنین بخواند
 و اول آن توانست حضرت فریبا لفر صمد دیگر ندانسته باشد و در آخر آن مرحوم مجلسی قوم فرموده است گفته
 بینه الله انما حج المرء یسألنی بحمد ربه العتی محمد فی الحج یسألنی اصعها ما مید الله عالی و مصیبا علی سید
 الابناء و اوصیائنا العتی الاضیاء پس بر این سند صحیح و بیان واضع اهل حاجت از خواندن دعاء حرز بیانی که
 در کتب معانست و منظور نظر مرانو حضرت محمد الله حافظ نشوند و همین طریقاً دعا نویس با امام معصوم که
 شرح آن در آخر کتاب ختم الزمان است و اول آن سلام الله کامل الالام الشامیل و صلواته الدائمة و بکانه القامه
 علی محمد الله و ولید ارضیه و بلاده و خلیفته علی خلیفه و عیاده الی اخره انکال واعقاد کلمه طعی نمایند و
 طو لا اذ اب خواندن دعاء صحیحی که مشهور بدعاف فرج است در جلد سیزدهم مجاز الانوار است برای هر متوجه طلب

بسم الله الرحمن الرحیم
 الحمد لله رب العالمین
 والصلاة على اشرف المرسلین
 و عترته الطاهرین
 و بیعتت بنجب ادیب
 عیبت ائمة السادات
 العظام و النبی الکرام
 اقامت محمد هاشم
 ادام الله تعالی تأسب
 بجاه محمد و آله
 الافلحین از من
 اجازه حرز بیانی
 خواست پس بجا
 اجازه داده که
 بهین سندان من
 روایت کند از
 آنچه عابد زاهد
 قاهر اسحق اسرار
 یادی که مد فون
 در رکب است خبر
 داد از حضرت
 خلیفه الله فی
 العالمین صاحب
 الزمان
 سلوات الله
 علیه و علی آله
 الافلحین بدستگونی
 از سفر مکه از
 حاج بازماندم
 و از بسبب راه
 رفتن خسته شدم
 و از زنگ خوابم
 از بیدار شدنم
 بدم اقدام بر
 روی خاکمانند
 حضرت شروع
 بشهرت گفتن
 کردم آنگاه
 بر بالین خود
 ناوه و علی
 الثقلین و حمد
 الله فی
 العالمین حضرت
 صاحب الامر را
 زاری کردم که
 فرمود اسحق
 بخیر پس بر
 خواستم و بیجا
 نشسته بودم
 پس صاحب
 بر وجه خوی
 من توار کرد
 پیر دعا فرمایان
 و اهل بی آن
 بزرگوار خواندم
 چون تمام شد
 خود را در بطحا
 مکه باقم بعد
 از آنکه قافلته
 حاج وارد مکه
 شد مرا مپزند
 و نفسیل ما جوی
 از من شنیدند
 بر سر هجوم
 آوردند بخوی
 که بعد از آداء
 ضامنک از
 ایشان برمان
 شدم و چهل روزه
 مرحوم مرتوی
 حج رفت عاقبت
 خواست بزوار
 حضرت علی بن
 موسی الرضا
 مشرف شود مفتی
 نو مان مرحوم
 سید مدیون ز
 راجه از انبیا
 بهر تیر بود و
 همان قدر
 فتوح در مشهد
 مقدس از کسی
 طلب کرد میخواستن
 او جر فتنه ز
 جبرائیل بی بعد
 و مرحوم سید
 فرخنده من در
 این سال در خواب
 در حکم حکم
 بخوانم مدیون
 نمرده باشم و
 نه من ارم بعد
 از پنجاه سال
 مجاورت قبر
 مطهر جناب سید
 الشهداء در کربلا
 علی علیه پس
 بکاز بر آمدن
 باصره بمهافت
 نو مان بوی اد
 چون آداء دین
 را اتم میدانست
 از هما بمجا
 رفت که در آن
 وجه تیز و جرح
 خود داد بعد
 از آن روز
 رحلت فرمود و
 سید جوم که
 امانت علیه
 دارد و من هم
 برای عزت شریف
 اجازت علیه
 از علماء گرفته
 ام و مزار
 آستان کریمین
 شخص برای
 ملاکت او
 خواند اگر چه
 فاسق و ظالم
 باشد پس جمع
 کتبا ی پنهان
 خواند بلکه
 این عزت را برای
 تریب بخدا و
 دفع ضرر
 شیطا من جن و
 انس از خود و
 عام مؤمنین
 بخواند و اول
 آن توانست
 حضرت فریبا
 لفر صمد دیگر
 ندانسته باشد
 و در آخر آن
 مرحوم مجلسی
 قوم فرموده
 است گفته بینه
 الله انما حج
 المرء یسألنی
 بحمد ربه العتی
 محمد فی الحج
 یسألنی اصعها
 ما مید الله
 عالی و مصیبا
 علی سید
 الابناء و
 اوصیائنا العتی
 الاضیاء پس
 بر این سند
 صحیح و بیان
 واضع اهل
 حاجت از
 خواندن دعاء
 حرز بیانی که
 در کتب
 معانست و
 منظور
 نظر مرانو
 حضرت محمد
 الله حافظ
 نشوند و
 همین
 طریقاً
 دعا نویس
 با امام
 معصوم که
 شرح آن
 در آخر
 کتاب ختم
 الزمان
 است و
 اول آن
 سلام
 الله
 کامل
 الالام
 الشامیل
 و صلواته
 الدائمة
 و بکانه
 القامه
 علی
 محمد
 الله و
 ولید
 ارضیه
 و بلاده
 و خلیفته
 علی
 خلیفه و
 عیاده
 الی اخره
 انکال و
 اعقاد
 کلمه
 طعی
 نمایند و
 طو لا
 اذ اب
 خواندن
 دعاء
 صحیحی
 که
 مشهور
 بدعاف
 فرج است
 در جلد
 سیزدهم
 مجاز
 الانوار
 است برای
 هر متوجه
 طلب

در بیان بیست و پنج مرتبه از حضرت عظیم

کنند اولان با من انهم لایبوا و ستر البیض با من امریه اخذ بالجر و لایبوا لیک استوالی اخره از دعاهای است که
 حضرت امام عصر علیه السلام فرموده است دعاء دیگر هم موصوفه دعاء فرج است که غالباً در فواید نمازها خوانده میشود
 اَوَّلَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَظِيمُ الْكَبِيمُ الْخَاضِعُ وَ هَمَّ بِمَنْ قَسَمَ اسْتَدْعَاؤُهُ عُلُوٌّ مَعْرِيٌّ كَرِهَتْ خَاتِمُ الْأُمَّةِ الْعَصُوبِينَ كَرَاهِيَةً
 فرمودند برای فضا حاجات و کفایت تمام و اگر این آیه در دعوات منظوره که در کتب ادعیه و زیارات مسطور
 در این و دقایق بیست و پنج مرتبه خوانده شود و در این احوال بکسب صحیح که سهل است اخذ شود و نعم ما قال
 ابو عمارة الله احمد بن حجاج في اخر فبصدقه موارد الخفان امكنت سوف تری توسل بالامام الحجة الخلف القائم
 العلم المهدي نامرنا و جاعل الشريك في ذلك من التلف من بلاد الارض كما بعد ما ملكت جورا و تقع اهل الزنج و الخيف
 سقى البقيع و طوسا و سامراء و بغداد و المدفون في الخيف من مرقم في صباغنا بجما حد و ذوقها
 منهل و كيف و اخر ابيات اوامرت بحب جدره الكرام مفضلي به شرف و هذا منهي الشرف و ابي
 شرفه برجسب حال خویش و استعدا دادند در شب نهم شعبان از او در شب هشتاد و هشت خند بستی از الفا
 مفرده ترکیب نمود مجموعان را بنصبه حجة الحق نموده در این روز برجسب خواهرش دوستی کاشتم و کالمد
 خدمت اهل ادب فضیلت میخواهم که نهایت جبارت را کرده ام و محضو این چندین منظوما از خود عرض کرده ام

بویار امام عصر علیه السلام در این روز در این احوال بکسب صحیح که سهل است اخذ شود و نعم ما قال ابو عمارة الله احمد بن حجاج في اخر فبصدقه موارد الخفان امكنت سوف تری توسل بالامام الحجة الخلف القائم العلم المهدي نامرنا و جاعل الشريك في ذلك من التلف من بلاد الارض كما بعد ما ملكت جورا و تقع اهل الزنج و الخيف سقى البقيع و طوسا و سامراء و بغداد و المدفون في الخيف من مرقم في صباغنا بجما حد و ذوقها منهل و كيف و اخر ابيات اوامرت بحب جدره الكرام مفضلي به شرف و هذا منهي الشرف و ابي شرفه برجسب حال خویش و استعدا دادند در شب نهم شعبان از او در شب هشتاد و هشت خند بستی از الفا مفرده ترکیب نمود مجموعان را بنصبه حجة الحق نموده در این روز برجسب خواهرش دوستی کاشتم و کالمد خدمت اهل ادب فضیلت میخواهم که نهایت جبارت را کرده ام و محضو این چندین منظوما از خود عرض کرده ام

برستی خویش حقی دار حق	و از این حجة مستر دار حق	مرا بجای ذوالجمالی را	چشمی خواهد که صورت دارد
بکاست خدا و خوا ازین حجة	ظاهر سازد که وجود دارد	خوین با بیکه ناب بیند	و آنکه داند حقیق دار حق
هر کس خواهد که حق بیند	با این حجة شاهی دار حق	در روز نخست خواست	در عین فراق وصلی دارد
دیدم غیب کرد پنهانش	نادان که غیبی دار حق	همانند حق بخلقات کسرا	صدیعت چه حنی دار حق
این قامت را هر آنکه بیند	ظعا فریاقمانی دار حق	آن دو کوی هر که بیند	بر از جهان جنتی دار حق
ان لعل بختان را بینی که	اند کوثر سفای دار حق	عالم حجة است و حجة عالم	با این حجة جنتی دار حق
از سلسله مشک مو عترت	از ظلمت شب کابنی دار حق	از این عالم مهر افروزش	ز انوار کواکب ای دار حق
این دایره وجودی را فطنی بید	و این اشیا را مشتی دار حق	از خلق مشنه است اشیا پیدا	و از خلق مشنه حکمی دار حق
ترکیب عام وجودش را دید	دانستم با الحی دار حق	آثار و صنایع الوهنا را	در این حجة سجائی دار حق
افاق وجود و انفس امکانی	از این آیه دلالتی دار حق	گویند خدا لامکانست	در این حجة مکانی دار حق
برداشتند خدای بیسپهر کرد	اکنون بنکر چه تو دار حق	حاشا لله و لو حشر الله	این دست خداست فلان کرد
از این حجة خدای اجاساز	و از این حجة امامی دار حق	و از این حجة رولج ایمان کرد	و از این حجة شرفی دار حق
این دولت اخواتهاست	در طول وجود جلوی دارد	و این دولت کفر میناند هرگز	روزی ای دیگر جنتی دار حق
از این حجة ثبالم رسیدا	و از این حجة عنایتی دار حق	امروز که در روز نهم شعبان	اند عالم و لاندی دار حق
امروز مبارک است و فرج روز	الله چه چینی دار حق	در دولت شاه نام الدین	امروز که چه نصرتی دار حق

روح و ریحان

از طیف خوبین آتش در کز خاک عشرت دارد حق زین عهد عهد جشن مسعودی امروز تجلی یافت دارد حق
 جاوید و مدام دولت برادر نامست خدا و فرشته دردی و عجب است از عجزین طایفه شایسته شایسته در اول کتب مطابقت
 التمول من ابوالرئول در مدح حضرت عجله الله امام عصر این ایات و اکثر است و هذا الخلق الخیر قد ابد
 الله هداه فی الحق و اناه سبحانه و فاعلی ذری العلیا بالنا بیده فراه و اناه علی فضل عظیم قد محله وقد
 قال رسول الله فوالله لو لا قدر و بناء و ذوالعلم بما فذل قال اذا اردت ^{مغنا} بری الاحبار بالهکجات بالسماء
 و فایده بالتسبیح الوصف و سماه و یکی فولد منی با شراف عجباه و من بضعه الزمراء مر ساه و فتواه و لم یلج
 بما ابدت امثال و اشباه فمن قال هو الله كما نوا بما فاهوا و ايضا از عبارات مشهوره او است که من قد بلغ
 من النبوة فاذا کان عن امرها و وضع من الرسالة اخلافا و اصرها و مرجع من الغرابة لبعجال معاصرها و یرجع فی صفا
 الشرف ففقدت علی عیامها فهو من ولد طاهر البول المجرم بكونها بضعه من الرئول قال رساله اصلها
 و ابها الاشراف العاصم و الاصول و خوب است از کتاب مکتور نقل نسبت ان بزرگوار را چون امده این عنوان نبی
 جامع بر روی و بیست خالصه شود و القاب حضرت عجله الله بعضی از لسان عامه بیانند و اما نسبه با و اما قابوه
 ابو محمد الحسن بن علی بن النعمان بن محمد الصانع بن علی الرضایی بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد الباقر بن علی بن
 العابدین بن الحسین بن علی المرتضی بن ائمه من علیهم السلام پس دعا کوی عرض میکند خداوند سبحان و سبحی
 این وجود مؤمل و حجت مشطر و آباء طاهرین و اجداد مطهرین و بحق جد و طاهره مطهره اش النسبه حوت املا
 الله علیها و علی اسیها و یعلها و بنیها فمیدم بعباد در ظهور فرج اعظم فرما بدانشاء الله تعالی
 بحمد الله تعالی از احوال ائمه شاعر قد رمد و با ملاحظه افضار و اخصاص و شرح عرض دین حضرت عجله الله
 بیانات فیه نکاشتم اکنون برای تکمیل آنچه زحمت دادم خوش دارم اشاره بکلیه حالات ایشان که ما خود از حضور
 صحیح نظر بنمایم تا معلوم شود مناظر در ایمان کامل و اسلام تمام محبت ائمه امام است حضرت عجله الله بعد از
 بطلان اسامی ائمه بره عرض کرد من افرار بکم دوست تمام ائمه اثنی عشر دوست خداست و دشمن تمام ایشان و دشمن
 خداست و طاعت ایشان و معصیت ایشان طاعت و معصیت خواست محضی نما تا در کتبهای آسمانی
 یافت و آراء حضرت علی اعلا از جناب خاتم الانبیاء پیاد فرمود در اوصاف آن بزرگوار ذکر نمود از اوصیاء و ائمه
 معصومین مکره بنوی واحد بعد واحد با معانی و اوصاف هم نیز خبر داد است که گفته اند که نوریه و زبور و ائمه
 و خوب است افضار تمام با آنچه در نوریه مکتوب است و کتاب مقتضی الاثر فی احوال الائمة الاثنا عشر و در کتاب عواید
 العلوم مرید است کسب الاحبار و بود گفت اما ما ان این ائمه بعد از رحلت حضرت رسالت دوازده نفرند عجله الله
 خواهر اول انکا حضرت امام مؤمنان آمدند کسب الاحبار اشاره بان بزرگوار کرد و گفت اول ایشان این مستحق است
 و یازده نفر دیگر از فرزندان او است انکاء از تودیه اسامی شریفه ایشان را بدینگونه نقل کرد اول شریف بنی ابی
 لومیل و توی از این ائمه که حضرت امام علیه السلام است و دوم فرزند او یعنی دوم اوصیاء اول حضرت امام علیه السلام

این کتاب در دسترس است
 در کتابخانه
 جامع
 در شهر
 قم
 در سال
 ۱۳۵۰
 در روز
 ۱۵
 در ماه
 ۱۰

از انجا که این کتاب
 در دسترس است
 در کتابخانه
 جامع
 در شهر
 قم
 در سال
 ۱۳۵۰
 در روز
 ۱۵
 در ماه
 ۱۰

در عرض حضرت عبدالعظیم

امام حسن است و در پیرا یعنی دو م عزت و سبب الشهادت که حضرت بنام حسین است چهار مرتبه یعنی
 آقای هرگز که خداوند را از بندگان عبادت کرده که علی بن الحسین است پنجم موعا یعنی دارت علم اولین و آخرین
 که حضرت محمد بن علی است ششم دومه یعنی تکلم کنند از خدای صادقی که جعفر بن محمد است هفتم مشبو یعنی
 کسیکه مجوس شد و زندان اهل ظلم که موسی بن جعفر است هشتم مزار یعنی منجوع عن حقد و عنوع عن وطنه
 و معنی این عبارت را صاحب عوال فرمود کسیکه افرای حق وی کنند او را از وطن دو نمایند که مراد حضرت علی بن
 است که شهبو یعنی عرش کوناه است و آثار شریعی که محمد بن علی است نهم بطور یعنی چهارم کسی است از انبیا
 که موسی با اسم علی است که علی بن محمد است با در هر نوبت یعنی بنام عویش موسی است یعنی حسن بن علی است و در
 فیده و ابغی نهان میشود و از پدر و مادرش و غایب است بلر و علم خدا و قائم است بحکم خدا آنچه کعب الاحبار گفت بود که
 عرض کردم بیکر بود در شهر حیره برای ابو عامر شرح کرد و تصدیق نمود که این اسما که هر چه در توره است اخلاقی است
 و صاحب عوال العلوم فرمود از بعضی ثقات اهل کتاب شنیدم که اینکلمات در توره الان موجو است اینشامل
 شعبك هینه برخی او نوا و هینر بیخ او نوا و هر چه او نوا باود ماود شقیتم عاسار و شقیتم بولید و نیتو
 لکوی گدول یعنی اسمی شنواندم و بدرستیکه من باو برکتادم و بسیار کردم نسل او را از ماد ماد که در لغت
 عربی اسم مبارک حضرت رسول است و ان را بر بی بغیر بغایه الغایه کرده اند از آنکه غایه کمال دران بزرگوار و حقی
 بود و از ان بزرگوار دوا زده و نفس برود آمد و بوی قوم عظیم بخشدم خلاصه آنچه در صحف منزله لنبی اعظم
 بالخارات دیگری که خداوند عطا فرموده است لا محصی است و در کتاب کفایه از ابو الفضل شبان
 مرویست که ابن عباس گفت مثل بود خدمت حضرت رسول مشرف و مسائلی سوال کرد که یکی از مسائل او است حضرت
 موسی بن عمران دوا زده و مو داشت با شام دار بد آنجناب یک یک را با سمانهم بیان فرمود آنگاه فرمود لای بر
 مبناسی عرض کرد بی مدتی از بی اسرا غایب شد پس ظاهر گردید بعد از اندر اس شریعه موسویه با قوسش قال
 کرد و با پادشاه زمان جهاد نمود تا او را کشت و نظران حد و النعل النعل و الفده بالمد و واقع میشود و اغراض
 دوا زده نقر غایب میشود بعد از چندی ظاهر میگردد و بین را مجله میکند بعد فرمود طوی این اجتم و طوی این
 متک بهم والوای بعضهم پس فعل بود بر ابر حضرت نبوی استناد و شهادت گفت و این اشعار افشاد کرد
 صلی اللیذوالعلی علیک یا خیر البشر انسابی المصطفی و لما شفی المصفر بکنا هندی ناری و فیک
 نرجو الامن و عشر سجتهم انه اثنا عشر جبار ربنا علی ثم صفاهم من کدد فدنا من و الام صفنا
 من عفی اکثر اخرم بشفی الضاء وهو الامام المشطر عزک الاخباری و النابون ما امر من کان منکم منا
 فسوف یصلی لیسر و این اشعار فصیحی از کمال وضوح احتیاج بترجمه ندارد و ایضا حدیث مشهور است که متک این
 است شمس قر و فرقه بن و نجوم زاهره که انما یجانباء معصومین مطهرین اند نبوی است و صحیح است این
 کتاب مذکور روایت علی بن عبد الله از حضرت باقره سوال کرد که فرمودی مسند بگویند امامت در صلب حضرت

در بیان فضیلت حضرت علی بن ابی طالب
 و در بیان کرامت حضرت زین العابدین
 و در بیان شجاعت حضرت جعفر بن محمد
 و در بیان علم حضرت موسی بن جعفر
 و در بیان کرم حضرت علی بن محمد
 و در بیان شرف حضرت موسی بن موسی
 و در بیان کرم حضرت علی بن علی
 و در بیان کرم حضرت علی بن علی

روح و روحان

۲۵۵

روح و روحان
و این روحانی است

امام حسن و امام حسین است فرمودند روح میگویند مگر نشینند اند که خداوند فرموده است جعلها کلمه
 مافیة فی عقیبتهم این در صلب حضرت امام حسین است ای جان من این است که سید بن طاووس
 ایشان را در ساق عرش بنور نوشته بود هر کس غیر از ابناء امام است که بخندارند او را با اللین بسوزند
 میکند پس از بوی ایشان آید که ان الهم و کلمتهم لبنتهم لیسوا بر ائمه جادنا از زبان المؤمنین
 بر روی الافاق با این و این حدیث طویل الذیل است و عجیب در ذکر ائمه اشاعره و این در کتب
 است که با ابراهیم زید سالد مسجد هر کس را می نفل کرد من نزدیک دروغ الجندل شبتار یکی از
 و مال پر شیدم هانقی این خواند ناد من طیبه شواه و فی سبب انک احمد المبعوث بالحق علیه السلام
 و علی الباقر فی الفضل و المحمود فضلا ز علی سبطهما السموا و المقبول فضلا و علی ائمه من بعدنا طابوا و
 یوم منار الحق الخلق اذا ما نخلق فضلا فادهم باحج الله علی الاما کلک کلما الله تمت بهم مناد و نکلا و ابضا از
 عبدالله بن عمر روایت که حضرت رسوله بجز نبی مبعود با علی من ذل بر این اتم و نو هادی و حسن فاند و حسین
 سابق و علی بن الحسین جامع و محمد بن علی عارف با فارط و جعفر بن محمد کاتب موسی بن جعفر محمد بن علی بن موسی قاسم و محمد
 و طار و مفضلین و مدینه مجتبی و محمد بن علی مترک اهل بیت علیهم السلام ایشان با فاند و سابق و علی بن محمد خطیب شعبان
 و مزین ایشان جو العین و حسن زید علی بادی معطی اسراج اهل الجده و قائم خلف ناسخ و شاهد اشعاع ایشان
 در هیئت این حدیث لغوی که یکی از علماء سنی است نیز نقل کرده است با سند مسطور و ابضا حدیث بلوح اخضر
 از زید جعفر و دوران امه او ائمه که مکذوب و بیوان کبار از ائمه شمس ضیئه اطیب را بخند مسک از ذکر خداوند
 برای پیغمبر اکرم هدیه فرستاد در راه ادبش و به از حضرت عبدا السلام مذکور خواهد شد و این است که ما اوله حق
 ائمه اشعاع است و کتب نفاس و انشاء نور و ائمه مبارکه آن غده الشهو و ائمه کرمه و السماء ذات الارجح و ائمه شریفة
 و ذیما السماء اللبنا زینة الکواکب از کتابهای عامه و خاصه هر آن که بخواند از فواصل و فضائل این بزرگواران آگاه
 میشود و عجاظه بخوابد اجمال خصایصی که ائمه طاهرین با حضرت قائم المرئین از صفات ثبوتیه و سلطیه شریک بوده اند
 و کسی جز ایشان اختصاص نیافتد این و این اشارت میباشد که انوار ایشان از نور حضرت رسول است
 و ایشان با نور نبوی متحد بودند و علت غائی موجودات و کائنات اند با هر دو حدیث است که ان الله ولیکم معنی
 پس خلق من نور حضرت نبوی با انکه خداوند ابو خدا نیست استند و بالوقت عبادت کنند لیر از ان نور انوار
 ائمه طیبین طاهرین عرش و کرمی لیم و نام رحمت و ناز و شرف و در فصول طوی و کورت و اوج انبار ادریشا
 و نام انوار دیگر را خلق فرمود و عاشر اشباح و ظلال و نفوس عقول و عجا و هبنا و امیر و مجتبی و سنا با امان
 العلویات و السفلیات و الجردان در الماد با بجهت ایشان از ممکن غیب بر سرشتم و آمد در حق ما طاب امره
 الطوار از اعلی علیین است طینات تمام اینها و اولیاء از فاضل طبیب ایشان بخان شده است احادیث صحیح است
 کافی برای طایفه امامیه کاتب معصوم نظمه های ائمه اجداد از کتب معتبره از شهریه و از دو طرفه در این

کتاب روح و روحان
 و این روحانی است
 و این روحانی است
 و این روحانی است

کتاب روح و روحان
 و این روحانی است
 و این روحانی است
 و این روحانی است

دعوت بن حضرت عیبه العظیم

پس ملا فطره می آید و بیدرهای ایشان میخوراند و نظف ظاهره در ارحام مطهره منعقد میشود چهارم
 چون نظفهای آنها طهار در ریههای مادرهاشان قرار گرفت در عالم غیب شهادت علامت خاصه ظاهر میشود
 اثری دیگر بیدار و چون چهل روز بگذرد هر چیزی را میدانند و می شنوند بجز نظفهای ایشان غیر از مشبه دریم
 محل خاص و مسافر مخصوص دارد و آنها را اوعیه طرفه مخصوصه است غذاها را ایشان غیر از دم طشت است بکس
 ششم در ارحام آنها بطرفه دست راست موقوفند و سبکی ندارند هفتم ائمه اطهار در ارحام اقیان
 مندرند و حدیث میگویند هفتم ائمه اطهار از مسلك معروف منوار مینولدند و بشوند بلکه طرفین از زبان
 شکانه میشود و مینولد بگردند و در اینک صدمه زند تمام ائمه اطهار باین تمام هفت مطهر از جنات مینولد
 میشوند چنانکه در علامت امام گذشت هم نوائمه اطهار برخلاف دیگران بوده است **یا زهر** در ایشان پنج
 روح است روح القدس روح ایمان و روح قوه و روح مدبرج و روح شهوه و در سائرین چهار روح است
 پسر روح در ائمه اطهار در تمام اعضا و اجزاء و ابدان شریفه ایشان اردوس شعور و عرونی و لحم و عظام
 و جلود و اطفا و صدور و قلوب اینها بصا و اسماع و مشام و لمس و ذوق آثار و خواصی بوده است بآنکه
 بشر بوده اند فرموده اند لا اله الا الله المودعه فی اکل البشر **چهارم** ابدان عنصرتیه ائمه اطهار اطفال از
 ابدان دیگران است و هر چند بنام اربعه مخلوط بودند اما افعال و کفایات عنصریات را نداشتند **چهارم**
 ائمه اطهار در بیند اشیه سائرین نمی بینند پس در خواب بیدارند آنچه را در بیداری میدیدند و همچنین در تاریکی آنچه
 که در روشنایی بود و در آسمانها آنچه در زمین است بکبر حرکت هر ذره در هوا و مشی هر ذره در محضره صفا
 شهوت و یقین از ایشان معنی نبوده حتی اعماق بنوش و شراز هر جزو و فاجر بر ایشان پنهان بنوی و آنچه کرمه قل اعلموا فیری
 علم و رسول و المؤمنون شاهد و کواه مثنقی است بل بعضی برای آنکه مشاهده و رؤیه حسبه در خداوند محال
 رؤیه را تبیین علم و احاطه با شیا کرده اند و همین طور رؤیه نبوتیه و مؤمنین که ائمه درین اند بقرینه سابقه تبیین
 بعلم و احاطه نموده اند **پانزدهم** ائمه اطهار بقوه اسماع شریفه خودشان هر شیء و کلامی را میشنیدند چه
 ملائکه و چه جن و چه شیاطین و چه حیوانات از وحوش و طیور و حیوان و چه صریر و جیر فایکات و نهال
 ملکات و حرکات آنها و معبره شرمه در پیشه ها و فتنه سلاحها در جنکها و خفقان رباح و جریان میا و صفت
 تمام کائنات در عوالم ظاهره و باطنه و غیب شهادت بلکه غناء و معنیات جنات و سبحات مستجین و اذکار
 ذاکرین چه بعد و چه فریاد در کتاب بیخ البلاغه است حضرت امیر فرمودند انتم رائحة النبوة و اسمع زید
 و شنیدن آوازها بآنکه برای ائمه اطهار بقوه سامعه ظاهره بود **ششم** ائمه اطهار بن طبیعت و سبکی
 داشتند که از اخلاط دنیایه و اوصاف مردیه مانند غل و حسد و جبن و صفات ذمیه بکرمتره بوده اند
هفدهم ائمه معشوقین فاقد صفات حسنه عمد و جز نبوده اند از شجاعت و سخاوت و امثال آنها پس کمال
 در صفات حسنه را ایشان بوده است **هجدهم** ائمه مکررین از بطون از ذلین بنامند و مطعونان التیب

در این کتاب
 در بیان صفات
 ائمه اطهار
 در ارحام اقیان
 مندرند

چهارم ائمه اطهار
 در تمام اعضا و اجزاء
 و ابدان شریفه ایشان
 اردوس شعور و عرونی
 و لحم و عظام
 و جلود و اطفا و صدور
 و قلوب اینها بصا و
 اسماع و مشام و لمس
 و ذوق آثار و خواصی
 بوده است بآنکه بشر
 بوده اند فرموده اند
 لا اله الا الله المودعه
 فی اکل البشر

شرح و شرحان

و الحیاتیات عامه نبوده اند **فردی** مد به لسان و لغتی بخواهند باراده و مشبه الهیة تکلم بتما
 و خداوند بر اینها ایشان جاری میفرماید هر کلام و اصطلاح و لغتی را از ملائکه و جن و اخلافا لغات انس
 و وحوش و طیور و در حدیث است هفتاد لغت خداوند بخبر نام تعلیم فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود و فرمود
 علاوه است حضرت امام و هدی بین میدانستند آنچه پیران میدانستند و آحاد بشی صحیح که در کتب مناف است
 کمال اعتبار دارد بلیست هر در شامه و لامسه و فاعله ظاهرین کیفیت بکر است ایشان از امامت شامه حتما
 نفحات و شامه روحانیه عقلاینه است تا چاره چیزی که در عالم وجود موجود است و باطنی است
 طبیعتی و چه منتهی به طبعه و چه فی سبب اختلاف وجوده در انهار و اعراض و قوای شامه هم
 مختلف است بعضی از در است شامه میکنند و بعضی از نزدیکان اطهارا اگر بخواهند بعد از برای ایشان
 فریاست حتی باغ کفر و ایمان اطاعت و معصیت است شامه میکنند و حدیثی است **راعه الرحمن** من طرف
 معبر است البه جیم **راعه** روح را است شامه میکنند برای میان ظاهر باطن و میان باطن باطن با اهل حقیقت و همین
 طریق است قوه لامسه ایشان با ملوسا بر حسب اختلافی که در حقایق ایشان ملوسا است پس چیزی در خود ملوسا
 و همین طریق است قوه قوای و مشاعر باطن ایشان چنانکه از لید معبر گفته است **صفاتك انما و ذالك جوهر**
بره الخلق عصفان الجواهر فجاء عن الاعراض والافن والنی و بکیر عن شیهه بالعناصر بلیست بکیر زمین بدون
 وجود بیک از ایشان بر پای نیست اگر ظاهر نشوند نشو و باشند برای آنست که مردم از رقیبه افتاد ایشان خارج اند
 چنانکه عبارتی در حدیث است **لاک دار** پس چنانکه در هر زمانی پیران لازم است امام هم بمنزله او است قران و عیال امام است
 و هوامان لاهل الارض **بلیست** و شیخ خداوند آثار اطهار را از دنیا محو نمیداند و زمین و سبب و هوام و دیدان
 لحم و عظام ایشان را بچونند و اینقدر منصوص است که امری محصور بلیست **سور** از خلق فوضان و انما
 انما استعشر منقطع نمیشود یعنی از مفار شریف ایشان فضا حویج و کشف نواب شفاء مرضی و امن خائفین و اداء
 دیون میشود چنانکه در حدیث **افاضة** انما بلیست شدن منقطع نمیکرد **بلیست** چهار وجه شریفه ایشان است از
 چوه منغیر و مختلف نمیشود و نکوت **راعه** غیر حس است شامه بنیامین چنانکه در حدیث شریف لطیف جناب خامس العیانه
راعه اطیب ان مشك و غیر بشنیده میشود و نور و ضیاء و نلؤلؤ و بهادن دیگر مؤالف و مخالف بدند و هر يك از ایشان
 ما خود از اجزاء **بلیست** پیران خداوند متان با همه ظاهرین فدره و توانی رحمت فرود که هر يك بر حسب
 حقه هر وقت بخواشد در آن واحد یا مکنه عیال حاضر میشوند و آحادی که در کتاب اصول کافی است **لاک** کند
 بر این **سور** و اجزاء حاضر میشوند و حقیقت نه بجای خالی و خجالی یا مثالی و تصور و مرحوم علم الهدی سید مرتضی
 شعر مرغی آحاد همدان من است **بلیست** را بر وجهی و شرح حسن و سینه از برای مختصر غیر فرمود و حدیث و فقه عمل
 که در حدیث است **ان** فیله که گفتند قتلنی علی و جوحی علی **اسر** علی رمانی علی **من** علی و اجزاء معراج و خبر سبط و
 حضور هر يك بالین اموات از کتب معبره نزدیک بقطع است بلکه مجال انکار نیست از اجزاء آحاد متوان شمره

بعضی از کتب
 در حدیث است
 که در حدیث است
 که در حدیث است

در عرض دین حضرت عید العظیم

بلیست و ششم خداوند بانه اطمینان اختیار احکام و تفویض داشت و تفویض بر سه قسم است یکی در امر
 رزق و خلق و اجزاء و امانت است این مذاهب باطل و برخلاف حق است کسانی که اعتقاد باین مذاهب مخفی نماید
 از خلافت و طغاه و خارجین از مذهب حقیقی و ملت محمدی میباشد و تم تفویض او و آخر و پیر است از حقا
 و کتابی ادخال در جنت و نار و امثال آنها این قسم از اخبار ظاهر است لکن اخبار را از خداوند سبحان و پیروان
 نمیتوان سلب نمود و کمال مقام امیرانام و شفاعت و وساطت ایشان است بل خود درجات خاصه سوم تفویض
 احکام است آن سه قسم است ایضا اول حکمی است که خداوند بطریق عموم یا خصوص از نفی و اثبات فرموده است
 البته اظهار حکم الله را نمیتوان تغییر دهند بقوم حکمی است که حضرت رسول عموما و خصوصا ایشان را و نفی
 فرموده است و خداوند تضاد داشته است البته خلاف این حکم را نمی نمایند و غیر آن محال است سوم قضیه ایست که
 از خدا و رسول حکمی وارد نشده است ایجابا و سلبا در این قسم هر آنچه حکم نمایند حکم الله و حکم الرسول است
 و خداوند آن حکم را مضامین دارد و در کتاب شیطانی که هر دو نیست خداوند باین امر در کتبنا از فرض فرموده
 رکعت دو رکعت حضرت رسول هفت رکعت اضافه نمود و شش رکعت از مسافران ساقط کرد لانه بنی الرحمة و
 السفر حجة و خداوند اجازه فرموده این قسم محدود است و صیامت طه اجماع در هر ماه و تعیین نوافل و غیر
 هر مسکود در کتابی که مروی است ایضا از الله ادب نبیه ثم فوض الیه امر الدینا و الاله لیسوس عباده فقال ما لیکم ان
 فخذوه فانهم عنده فاشهوا اما تفویض احکام بر حسب بیان سابق از این حدیث باطنی ظاهر است و قال الصادق
 وضع رسول الله دین العین و دین النفس و دین البدن و کل مسکر فقال لرجل وضع رسول الله من غیر ان یکون جائیه
 قال نعم لیعلم من طبع الرسول من یصیبه بعد فرمودند هر آنچه خداوند بپیغمبر تفویض فرموده با تفویض کرده است
 قال الله تعالی هذا طاعتنا و ما مننا و امسک بغير حساب **پنجم** رجوع امر ظاهر است باین بیان عنقریب
 پیش از قیامت برای غلبه نصر حق و قوفاشان از آنچه در دنیا بجزایر مملو و مغلوب شدند پس سلاطین و ملوک زمین
 با سپاهان کلبه و با سپاهان الهی در رجعت با ایشان رجوع با اخبار رجعت را این اوقات شایسته است **پنجم**
 بانه اظهار علوم و دینیه و موهوبه داده شده است بجهت علم بکلیات و جزئیات از مکونات دارند پس خداوند ایشان را
 کرد و علوی هم در طبقات ایشان فرار داد که از آنها علم بگذشته آید داشته بسیار از غیر ایشان مخلوق بود مانند
 و معلوم است این دو مخلوق تضاد دارند پس از حصول علم از جهل از شی نیست و علم بمثابة شوق است و جهل بمانند عدم و از این
 بیان بر حسب اختلاف درجات معلوم و معلوماست پس چنانکه علوم باقسام شتی منوع است معلوماست هم همین قسم است
 در حق هر یک از ایشان توان گفت کمالی که احصی نماند امام مبین و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب صبیح و در نظر مزارنه
 و هم عین علم الله و معادن سترانه و جمله کتاب الله و اعلم امام هم در نزد امامت به دلیل عقل و برهان نقل ثابت است مع ذلك
 کلمه مع علم الامام بما کان و ما یکون و ما هو کان انا ما نابعولم الهیة محتاج بوده اند و علم غایب و بر برونک و نظر و ظهور
 ایشان در مزاره فائده و شجره عرشیه بنظر امام با اینه خلق انسان علی السبیلان در نزد بصیر شهود نمیکند از بلیست

بسم الله الرحمن الرحیم
 در بیان فضیلت و کرامت
 حضرت عید العظیم

در بیان کرامت و کبریا
 حضرت عید العظیم

در بیان کرامت و کبریا
 حضرت عید العظیم

روح و روحان

۲۵۹

هیچیک از اینها ظاهرین زانند الخلفه بانافر الخلفه اصله متعارفه بنویسند بلکه معتددا الخلفه بوده اند آن وقت لازم می آید کامل نام تابع نافض خارج از اعتدال شود از آنکه معتدل اقوی و اولی است در اطاعت پس هیچیک از اینها اعی و اصم و ابکم و اعرج و مقطوع الاصبغ و الانف بنویسند مگر عوارض خارج مانند بیاض عین یعقوب و شیبی آید و همین طریق امرای که موجب تفرط طبع شود از جنون و جذام و برص مانند اخلاص و ذیل و حرف و صنایع و یککه که سابقا اشاره شد سعی امرایه اطهاره مشرک و کافر و فاسق و فاجر و ظالم بنویسند انداختن سجد نکردند و بوشن عبادت نمودند شارین خون و وضارین طبنوی و اکبرین نجوم خنری و کابین عیبیر و الام مانند سائزین لحظه و لحظه نریزیده اند و کبریا لاینال عهد الظالمین بر حسب تفصیلی که مسئله امامت گذشت منافی با این اجمال است خلاصه فضائل فرد فرد از اینها عشره کلا محصور و لا محصور است چه رسد مجموع من حيث المجموع این بنده و سپاه از عفا بد چشمه که بر همان یافته بودم در حق آن طاهره خواستم در این مورد اشاره کرده باشم و تمام مقامات و کمال درجات ایشان را در دعاء شریف جیب میدانم که حضرت امام عصر علی الله فرجه از ناحیه مقدسه شیخ ابوجعفر محمد عثمان وکیل تالی فرمودند و آن دعاء مشتمل بر مطالب عالیه مضامین عالیه است و مرحوم کفعمی کتاب مصباح ذکر فرموده است چه قدر شایسته سزاوار است خواص مقدسه در این کلمات شریفه نمایند و عوام را هم از معانی آن بهره دهند پس برای تبیین بفرستیم و ختم کنیم بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استلک بعلی جمیع ما بدعوك و لایة امرک الما مونون علی سترك للسنبش و نبارک الواضفون لفقذک السنون اعظمتک استلک بالطقف فیهم من مشیک فجلتم معادنا لکلماتک و اذناک لئوحیدک و ایاک تعظما التی لا یغطب لخلق کل مکان بعرفک بهما من عرفک لا فری ینک و ینهم الا انهم عبادک و خلقک فتغها و ینک سیدها منک و عونها الیک اعضاءا و استهادا و مناة و از و اذ او حفظه و ز و اذ افهم ملات سماک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت فبذلک استلک و بمواقع الغر من دعتک و مقاماتک و علاماتک ان یصلی علی محمد و آل محمد فان نزلت ایمانا و نشینا باطنی ظهوره و ظاهره بطونه و فکونه بامقر قاین النور و النجوى باموصوفی غیر کتبه و غیر شبهه جادک محمد و موشاهد کل مشهور و موجد کل موجود و محصور کل محدود و فائد کل مفقود پس و نک معبود است الکبریا و الیود بامن لا ینکف بکف و لایا بن با بن محجبا عن کل عین بادیمو با پیوم و عاکر کل معلوم صل علی عبادک المنجین و بشرک المنجین و ملائکت المقرین و البهیم الصافین الحاقین و بارک لنا فی شهرنا هذا و جیلنا لکریم و ما بعد من الا شهر الحرم و اسبغ علینا فی النعم و اجزل لنا فی القیم و ازل لنا فی النعم باسمنا لا عظم الاجل الا کرم الذی منحه علی التهار فاشا و علی الدیان و الا و اغفر لنا ما تعلم منا و لا تعلم و اعصمنا من الذنوب غیر العیثم و کفنا کوا فی ذرک و انین علینا حسن ظنک و لا تکلنا الی غیرک و لا تمنعنا من خیرک و بارک لنا فیما کنیت من اعدائنا و اصلح لنا جنیننا سراننا و اعظما منک الامان و استعملنا بحسن الایمان و بلغنا شهر الصیام و ما بعد من الا یام و الا عوام باذا الجلال و الا کرام نعم ما قال ابو نواس حقهم علیهم السلام انما ولی الامام حبه فرض علینا و اوالی و ولدیه حسنا ثم حسنا فیم عرفه

کتاب مصباح ذکر فرموده است چه قدر شایسته سزاوار است خواص مقدسه در این کلمات شریفه نمایند و عوام را هم از معانی آن بهره دهند پس برای تبیین بفرستیم و ختم کنیم بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی استلک بعلی جمیع ما بدعوك و لایة امرک الما مونون علی سترك للسنبش و نبارک الواضفون لفقذک السنون اعظمتک استلک بالطقف فیهم من مشیک فجلتم معادنا لکلماتک و اذناک لئوحیدک و ایاک تعظما التی لا یغطب لخلق کل مکان بعرفک بهما من عرفک لا فری ینک و ینهم الا انهم عبادک و خلقک فتغها و ینک سیدها منک و عونها الیک اعضاءا و استهادا و مناة و از و اذ او حفظه و ز و اذ افهم ملات سماک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت فبذلک استلک و بمواقع الغر من دعتک و مقاماتک و علاماتک ان یصلی علی محمد و آل محمد فان نزلت ایمانا و نشینا باطنی ظهوره و ظاهره بطونه و فکونه بامقر قاین النور و النجوى باموصوفی غیر کتبه و غیر شبهه جادک محمد و موشاهد کل مشهور و موجد کل موجود و محصور کل محدود و فائد کل مفقود پس و نک معبود است الکبریا و الیود بامن لا ینکف بکف و لایا بن با بن محجبا عن کل عین بادیمو با پیوم و عاکر کل معلوم صل علی عبادک المنجین و بشرک المنجین و ملائکت المقرین و البهیم الصافین الحاقین و بارک لنا فی شهرنا هذا و جیلنا لکریم و ما بعد من الا شهر الحرم و اسبغ علینا فی النعم و اجزل لنا فی القیم و ازل لنا فی النعم باسمنا لا عظم الاجل الا کرم الذی منحه علی التهار فاشا و علی الدیان و الا و اغفر لنا ما تعلم منا و لا تعلم و اعصمنا من الذنوب غیر العیثم و کفنا کوا فی ذرک و انین علینا حسن ظنک و لا تکلنا الی غیرک و لا تمنعنا من خیرک و بارک لنا فیما کنیت من اعدائنا و اصلح لنا جنیننا سراننا و اعظما منک الامان و استعملنا بحسن الایمان و بلغنا شهر الصیام و ما بعد من الا یام و الا عوام باذا الجلال و الا کرام نعم ما قال ابو نواس حقهم علیهم السلام انما ولی الامام حبه فرض علینا و اوالی و ولدیه حسنا ثم حسنا فیم عرفه

در عرض بن حضرت عبد العظیم

شخصی است معقول و ایضا جلیب غیرت منه اثنا عشره عینا و یکی از شعراء عجم مضمون این کلام که و السماوات البروج
 بچندین خوش طرازی کرده است ای جامعین بن اوداق بنو سیم چنانکه هست فلک را دوازده شمال که آفتاب بر
 دور میزند و سال بر آسمان و لایب و ازده بر چند چو آفتاب بنو سیم بر اوج کمال فضا چو آینه نولحی
 بر چند آینه دوازده شمال شماره کان پیم و لایب شرفند که اینند ز نقصان احراق و وبال و این دو
 که در منافج ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی است و اسامی که بر این طاهر بن نظر آدم بنو سیم باربعه اسماء کل محمد
 و اربعه اسماء کل علی و الحسنین السیدین و جعفر و موسی اجزیه اتقی لهم و فی وهم العرق اطاشینه و الذریه الیکه
 اولک خیر الله هم خیر البریه هم الساده النقیه و الائمة النجباء و الاسباط الطهاره و الحوض و التواء و الوسيلة و
 وهم القادة و الزادة و الدعاه و الولاة و الحماة و هم البریه و الاقضاء و مشرفاهل الارض و السماء و الخوم الامان
 للفرقة الشایخ فی البیلة الداجیه و الفلک الجاویج و اللج العاقره و هم الاولون و الاخرین و السابقون و الاخرین و
 السجون و الشافعون و هم السابقون العابدون و الحامدون و الساجدون و الراكعون الساجدون و الامرون بالعرف و الناهون
 عن المنکر الحافظون و محدود الله و هم کلما ثلث الله و خاصته و احیاء الله و خیرته و اماناء الله و سدنه و هم معا الشریک
 و معادن الناول و محاة الاباطیل و نقان الاضال و خیر ایمانهم تر اجمیر شیل و هم السیل و السلسیل و هم مصانح
 الحکمة و مفایح الرخه و بنایع النعم و سادات الائمة و نوامیس العصر و احیاء الدهر و هم شجرة العصاة فیهم النبوة
 و الامانة و الامثال و اللوح العظمی و هم الوسيلة الی الله و الموصولة الی رضوان الله من آمن بهم آمن بالله و من ربه
 علیهم و دعوی الله و من شکت فیهم شکت مع الله و من عرفهم عرف الله و من اطاعهم فقد اطاع الله و من عسک بهم عسک
 تخلف عنهم غوی هم سر الله المخزون و اولیائه المقربون و امره بین الکاف و النون لابلهم الکاف و النون و الی القصد
 و عند یقولون و بامرهم یعلون و هم السنام الاعظم و الطریق الاقنوم و الذکر الحکیم و التوراة القدیمة و خلفا النبی اکرم
 و امانا الرقیق الرقیم ذریة بعضها من بعض و الله صمیم علم عجمه از حدت بدهد که این داعی در نوسل عجمه و من
 و اولیاء صغیرین ایشان بهر از این عز و بیاقت و یکی از سعادات این دعا کواکب است این عز و اعظم رحمت سید و
 محق و امانا طیب الله ترینه باقت که در آخر ان نوشته بودند و کتب بیماه مشوا لشعر الفضلا العرفاء و عجم
 الاجلاء النجباء لطفه سبحانه من کمال العلم و هم العرفان ذرة الفلک و اوج السماء اوج المرورین الی الرب الغنی
 عجز عجز بدعی بافر الداماد الحسینی ختم الله فی نشانه بالحنس ثانی عام سینه من الهجرة المبارکة المقدسة النبویة
 مصیبا مسلما مستغفرا و این مریدان رحمت دامت بکمال و در ذریه نوشت که بعد از صلوة عصر یا کمال هووم غوم
 در عالم سینه که مشایخ عجمت بود خدمت حضرت ختمی مآب حضرت و لایب مآب صلوات الله علیها مشرف شلم
 دست بر دست بروی من و محاسن من کسیدند با کمال استنشاد کزیر و انکسار طبع مرا و بندایین انحرز را خدمت
 حضرت رسول اعظم کریم آن بزرگوار فرمودند باین نحو که من میگویم بخوان محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 سیدنا و امامنا و قاطرة نبی رسول الله صلوات الله علیها فوق رؤسنا و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب حتی رسول الله

در عرض بن حضرت عبد العظیم
 در بیان فضیلت و مناقب
 و سادات ائمه و اولاد
 و اصحاب کرام و صلوات
 الله علیهم اجمعین

در بیان فضیلت و مناقب
 و سادات ائمه و اولاد
 و اصحاب کرام و صلوات
 الله علیهم اجمعین

روح و ریحان

صلوات الله عليه **عنه** والحسن والحسين وعلى وعبد وجعفر وموسى وعلى وعبد وعلى والحسن والحجة المشرفة
 صلوات الله عليهم **عشرا** الى وابو ذر وسلمان والمقداد وحذيفة عمار واصحاب رسول الله صلى الله تعالى عنهم
 من دراني والملائكة حولي واقه ربي تعالى ثمانه وثلاثين اسماؤه بحيطي وحافظي وحفيظه والله من ورائهم بحيط
 بل هو ذر ان مجتهد في لوح محفوظ قاله خير حافظا وهو ارحم الراحمين وتزدريك باين حزن شريف دعائيتك حضرت
 امير المؤمنين بابو العباس كثير دبراي خلاصي ان ابوطاهر در مجلس تعليم فرمود و امر نمود در خواب بنويسد و چون
 بنخيزد از خواب سوره تسنن بخواند و او را بگل بگذارد و بنهر با چاين بنوازند و هين محو كرد و نجابت يافت و مرحوم سيد
 طاووس در مصباح الزائر براي دفع شدائد بسيارنا كيد فرمود بسم الله الرحمن الرحيم من العبد الذليل فلان فلان
 لا اله الا هو الحي القيوم سلام على النبي محمد وعلى وفاظه والحسن والحسين وعلى وعبد و
 والآخرين لا اله غيرك وان توجه اليك بحق هذا الاسما اذا دعيت بها اجبت و اذا سئلت بها اعطيت لما سئلت عليهم وهو
 علي بن ابي طالب و كتب قبل ذلك جهارا و عجزا من اراد ان يفرط على او يطفئ و ايقظ و يحكا ينش مطاوعت و بسبب اسرار
 و از طريق عامه در دست جبار و عبد نصران در علم حديث اسلام آورد با فبيله از عبد القيس بن جعفر بن جعفر
 وارد شد و اين ايات بخواند يا ابي الهادي اشك رحال قطعت فذوقوا لآلآ قالآ نا انك كفت انا اولون يا سيدك
 ثم اسما بعد ذلك الا انجاب فرمود ندا يا هشت پيمان شما كسي كه قس را بشناسد جبار و عرض كرد من اورا ميشناسم ميلا
 انتظار شمارا ميكشيد و اسم شمارا بخواند و اسمها ديگر از خلفا و تابعين شمارا و اين عبارات مشوره و ايات منظوم
 از او است كه خداوند با اين اسمي كه هر چه قسم ميگذارد و فوقي كه سرش بسو آسمان بود و بانكشهايش اشاره ميكرد
 اللهم رب هذه السبعة الاربعة والارضين المرغوة والمجدة مع الالبين الاربعة وسبطية السبعة
 و سمي الكليم الفخر والحسن ذى الرقة اولئك النبا السبعة والطريق المهجدة در سندا لا يجبل وحفظه التبريل
 نغناء بنو اسرائيل عجايب الاضاليل ونقاء الاباطيل الصادقون القبل عليهم تقوم الساعة وهم من الله فرض الطاه
 پس جبار و ابيانا و در بخواند افسم قس قسما لبين ميكنك لو عاش الف عمر لو يلف منه كسما حتى يلاق احمد
 والنساء الحكماء هم اوصيا احمد اكرم من تحت السما ذر بن من فاطمة اكرم بهامن فطما يعي الجاهنهم وهم جلاء
 للعي لسبب اسبي فكرهم حتى اهل الرجا پس جبار و اسندا كرد ان اسمها كه قس در نظم و نثر خود گفته است بيان فرمود
 و بشناسانان بزرگوار حد پت مراج رادد مشاهده انها ثمانه عشر و وحى هاى سماويان فرمودند و عجب گفته است
 اين دوشعر را در مدح معصومين اربعة عشر شعريه في البول و جيل وسبطا و النجا و الباقى الحمدى و جعفر و الثنا
 بيغدا و الرضا و جيل الرضا و العسكريين و الممكشايعة هم فرموده بلان مراد ان اولياء الله و تابعين است
 كه حضرت عبد العظيم خدمت امام تعرض كرد هاتما فافقه حقا امامه ثمانه عشر و انك نشيخ ايشان كامل است و الاكنا
 فائل با امامت بعضى از امامان شده اند شيعه توان خواند ليكن كال و نعام نشيخ و ايشان نيست از انكه شيعه مجزوه

طاه و حسن
 دعائيتك
 روح و ريحان
 دفع شدائد
 نفع بسيار

در دست جبار و عبد نصران
 در علم حديث اسلام
 وارد شد و اين ايات
 بخواند يا ابي الهادي
 اشك رحال قطعت
 فذوقوا لآلآ قالآ
 نا انك كفت انا اولون
 يا سيدك ثم اسما
 بعد ذلك الا انجاب
 فرمود ندا يا هشت
 پيمان شما كسي كه
 قس را بشناسد جبار
 و عرض كرد من اورا
 ميشناسم ميلا
 انتظار شمارا ميكشيد
 و اسم شمارا بخواند
 و اسمها ديگر از
 خلفا و تابعين شمارا
 و اين عبارات مشوره
 و ايات منظوم
 از او است كه خداوند
 با اين اسمي كه هر چه
 قسم ميگذارد و فوقي
 كه سرش بسو آسمان
 بود و بانكشهايش
 اشاره ميكرد اللهم
 رب هذه السبعة
 الاربعة والارضين
 المرغوة والمجدة
 مع الالبين الاربعة
 وسبطية السبعة و
 سمي الكليم
 الفخر والحسن ذى
 الرقة اولئك النبا
 السبعة والطريق
 المهجدة در سندا
 لا يجبل وحفظه
 التبريل نغناء بنو
 اسرائيل عجايب
 الاضاليل ونقاء
 الاباطيل الصادقون
 القبل عليهم تقوم
 الساعة وهم من
 الله فرض الطاه
 پس جبار و ابيانا
 و در بخواند افسم
 قس قسما لبين
 ميكنك لو عاش
 الف عمر لو يلف
 منه كسما حتى
 يلاق احمد والنساء
 الحكماء هم اوصيا
 احمد اكرم من
 تحت السما ذر بن
 من فاطمة اكرم
 بهامن فطما يعي
 الجاهنهم وهم
 جلاء للعي لسبب
 اسبي فكرهم
 حتى اهل الرجا
 پس جبار و اسندا
 كرد ان اسمها
 كه قس در نظم و
 نثر خود گفته
 است بيان فرمود
 و بشناسانان
 بزرگوار حد پت
 مراج رادد مشاهده
 انها ثمانه عشر
 و وحى هاى سماويان
 فرمودند و عجب
 گفته است اين
 دوشعر را در مدح
 معصومين اربعة
 عشر شعريه في
 البول و جيل
 وسبطا و النجا و
 الباقى الحمدى و
 جعفر و الثنا
 بيغدا و الرضا و
 جيل الرضا و
 العسكريين و
 الممكشايعة هم
 فرموده بلان
 مراد ان اولياء
 الله و تابعين
 است كه حضرت
 عبد العظيم
 خدمت امام
 تعرض كرد
 هاتما فافقه
 حقا امامه
 ثمانه عشر
 و انك نشيخ
 ايشان كامل
 است و الاكنا
 فائل با امامت
 بعضى از امامان
 شده اند شيعه
 توان خواند
 ليكن كال و
 نعام نشيخ
 و ايشان نيست
 از انكه شيعه
 مجزوه

در عرض حضرت عبدالعظیم

فرموده اند کفر را جبهه فلانها را امامت میگویند مابقی فرزندان را کند و در رکاب نیران معذب خواهند بود
مانند کسانند و صاحب عوام فرمود آنها اصحاب مختار بن ابی سعید ثقفی میباشند و اسم مختار او لاکسان بوده است
برای آنکه در خود سالی حضرت امیر بوی کتسینه زبرد فرمود و برخاکویند غلام وی موسوم بکسان بوده است
و آنها قائل بامامش ابوالقاسم محمد بن امیر المؤمنین اند و مستک اند این حدیث بنویس که فرمودند با هم و لیل
نشودند آنکه خداوند بعوض کند از اهل بیت من مردی بلکه اسم او و کیند او اسم کینه من باشد و اسم پسر او اسم پسر
من باشد و گویند اسم حضرت امیر عبدالله بوده است شیرانگن زمین پسر از عدل کند بعد از ظلم وجود و انطباطی
حضرت امیر و حسین بن محمد بن خضیه امام زنده فایم داشتند و بعضی دیگر از انطاچه گفته اند حسین از جانب محمد بن
مأذون در جهاشند و مردم را دعوت بامامت می کردند و مانند او امیر بودند و بعضی از ایشان گویند محمد
وفات کرد و بعد از وی امام مشغول بفرزندانش شد و بعد از آن اشقال یافت بنی عباس حضرت باقر فرمودند من عوی
خوم را دفن کردم و خاک بر قبر او ریختم و شاعر گفته است بنی عثمان ابن عطاروی و بنی مخرج با مکر لیا رویان
ابا جعفر قال ولم یصدوا لیریر دفت عقی عم عادالی صفع لین و نراب شری ما قاله فطاول و قاله قلت انقاء من ابی
و اشعار ابو هاشم سید اسمعیل بن محمد حمیری در مدح وی معروفست اشعار کثیر عن کسان بنی مومر و ناوله الا ان الای
من فریش و لاه الخوار یغنه سوا علی و الثلثه من بنیه هم الاسباط الیسن هم خفاء مضطاسط ایمان و تبر و سبطه
کر بلاه و سبط لایذ و المون حق یفود الخیل یقدم اللواء یغیب فلا یری فیهم زمان بنو غیره غسل و ماء و ما
تاوسته بنی سبط ایضا یفید کندی از اهل بصره موسوم بعبدالله بن ناور بود و آنها حضرت صادق را فایم خود داشتند
مستک اند این حدیث که حضرت صادق فرمودند اگر کسی بدو بگوید بشمار غسل و کفن و دفن بکوند بصدوق نماید
و بگویند این حدیث را عقبرین مصعب و ابی کرده است بعضی از ایشان فرامطراوند و فرمودند اسم مردی از اهل سواد
و مبارکت خوانند ایشان را برای آنکه منسوبند ببارک غلام اسمعیل بن جعفر و فرامطراوند میگویند از اخلاف مبارکتند
و بعضی از ایشان را سبطه میخوانند بجهت آنستایشان بجهت ابی السبط و آنها عبدالله فرزند حضرت صادق و امام
داشتند بعضی را فطیحه خوانند از آنکه عبدالله بن فطح بنی سبط ایشان در این مذهب بوده است بعضی واقعه اند که عسوی
از احوال آنها را در ذیل حال موسی جعفر نقل کردیم لیکن شهر مذاهب شیعه مذهب بدیست و احوال ایشان در
احوال زید بن علی ذکر نمودم و آنها میگویند اعتقاد ما آنست که اول امام حضرت امیر است بعد از آن زید بن کولان بن زینب
مفضلند حضرت امام حسن بعد حضرت امام حسین بعد حضرت علی بن الحسین بعد زید بن علی بن الحسین بعد محمد بن
حسن بعد برادرش ابراهیم بعد حسین بن علی بن محمد بن عبد الله بن حسن بعد محمد بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن
بعد قاسم بن اسمعیل بن ابراهیم بن حسن بعد علی بن حسن بن علی بن محمد بن حسین بن قاسم بن ابراهیم بن اسمعیل
حسن بعد محمد بن محمد بن حسین بن عبد الله بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن
حسن بن زید بن حسن بعد پسر او حسن بعد برادر او علی بن محمد بعد احمد بن حسین بن مرون که از فرزندان زید بن حسن است

و این حدیث را در کتب معتبره
نمی یابند و این حدیث را
در کتب معتبره نمی یابند

بعد برادر و بعد سایرین اهل بی بی که خوانند مردم را بسوی حق و این فقرات از عفا بجا رود و نیز بر است
و آنها صاحب خوانند از آنکه رئیس ایشان حسن بز صالح بود و جارد و دپه نیز از این فرقه اند و ابو الجار و در اسر حوی
میباشد از آنکه سر جو با اسم شیطانی است که در دریا است ابو الجار و در مکفوف داعی القلب بود و حضرت صادق
در حق کثیر تو او سالم بن ابی حمزه ابو الجار و فرمود که آن بون مکذوبون کفای علیهم لعنة الله خلاصه اغلب این اصول
باز روح آنها منقرض شد و دلیل بر حقیقت دعوی امامت اشعری همان انقراض و اندر اسر خودشان و مدعیان ایشان است
و تمام این مذاهبت را ما شیعه میدانیم اما شیخنا هستند که بانس بر و ندو بدان هم غلط اند و بدان شیعه مشنوا از شیخنا
است ان معنوی هم می گردن است با امام هم چنانکه فرموده اند انما الشیعة الجماعة التي یقیح سببهم با آنکه ما خود از شیاع است
و مراد از شیاع اعوان و انصافند برای امام با آنکه شیعه اسم است برای همه یاران نیزه که در زبرد یک سوخته میشوند
و در سوختن مناجات بنیامیندهنرهای درشت را و صدیقه ظاهر علیها السلام فرمودند ان کنت فعل بالامرنا و
زیر ناک فانت من شیعتنا و الا فلا و در علامت نشیخ ایچ که حضرت امام باخف بن فیس فرمودند که ان است و ان ایدر

و این است
در شیعه
ان است

حق ایشان است ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزبون و الذین امنوا و کانوا یقون هم البشیرة فی الحیوة الدنیا و الا
لا یندب لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم و این اوصاف هم در حق ایشان است هم اهل الهدی و اهل التقوی و اهل
و اهل الايمان و اهل الفخ و اهل الظفر و هم الشاجون الناحلون الذابون المعبودون المتحابون الزاودون و هم صفر
من الشهر عشر العیون من البکاء ذبل الشفاء من الدعاء خمس البطون من الصیام حدیث الظم من الصیام علیهم غزوة الخا
این طایفه اند و ایشان باقی هم خویش پر شد پس هر کس کاملاً مشایخانه معصومین را در مناجات احکام از مسأ
حلال و حرام نموشیعه را است اگر نه امام فرمود اغربتم اغربتم اغربتم اغربتم و است در بار مبارک او از امام
شنیدند که من هو الله ان شیعتنا قد خلفوا من فاضل طیننا و نجوا باماء و لا یسنا اللهم اغفرهم من الذنوب یا فضلوا
انکال علی جتنا و کنا بوم الغیة امورهم و لا نواخذهم بما اجزوا من السبب انکالنا و لا نفاصیهم بوم الغیة
امدلتنا و ان خفت و از بیم ففضیلتها یا فضل حسناتنا سلام الله علی قائل هذه الکلمات و عجبت ان من فرخینت
که طایفه شیعه حضرت را فاضل است و در ملا و غل کشته است عاق از شیعه کوفه نیک کردند زید علی
و از این جهت آنها را افضی نامیدند بعد از ایشان بدیگران این جاری شد و در فخر بعضی ترک است و این شهر آشوب
نقل کرده است که حضرت صادق با صاحب خو فرمودند ان مردم شمارا را فضا نام نکردند بلکه خداوند شمارا را فضا خواند
برای آنکه هفتاد نفر از چهار بنو اسرئیل ترک کردند بن فرعون را و ایمان ب حضرت موسی آوردند پس آنها را افضی خواندند
خداوند فرمود حضرت موسی این اسم را در نور پدیدت کند بعد فرمودند ای ابو بصیر مردم رخص و ترک کردند خیرا و کر
شور را و شما را فضا کردید شرا و اخذ نمودید خیرا و حکایت عازدی و شهادت دادن در نزد ابولیل فاضل مردم
و شافعی عجب کشته است اذ فی مجلس ذکر واعلی و بسطیة فاطمة الزکریة فخطب و جمع من الهمم فابصر ان سلفیه
اذا ذکر واعلی او ینبیه تشغل بالربا بان الغیة بقولنا یصح ذر و افهنا سقیم من حدیث الرافضیه برکت اللهم من

و این است
در شیعه
ان است

در عرض حضرت عبدالعظیم

مر ۴

پس از آنکه در حق او صلواتی و لعنتی نازل گشت و منصفی که گفت آنکه آن جناب
 زکات بر او نداشت و بعضی از عوام در صفاتی و اشعار گفتند که ما از حضرت فلک کلاما از حضرت دینی
 و اعتقادی لکن بولایت غیرتک خرامام و خیرهادی ان کان حیا الوصی رضنا فاقی و افضی العباد
 پس شیخ امامیه بیانند چنانکه دوستی آن جناب از فرزند شریفی در شمانشان نیز فرزند است استدا طاعت ایشان و در
 مخالفشان و این کرمه را در تبریز از اعدای آن جناب شاهد دوستان ایشانست و ایها الذین امنوا لا تأخذوا
 ابائکم و اخوانکم اولیاء انما سبغوا الکفر علی الايمان و من یؤلمکم منکم فانه منکم و ایضا لا تأخذوا عدوی و عدوکم
 اولیاء و ایضا لا تؤاؤا قوم ما غضب الله علیهم بدان فضل ابن دوز بهان با ان نغصب عندک بانه الله علی العباد
 مرحوم علامه علی الله مقامه اظهار کرده که کتاب خود انقدر دارد و فریاد زده است و خواسته است که مذهب باطل را
 خود را از این ظاهر بطلان است و نظر سپیدان بمقام کشف حجاب بر آورد و در مقام انوار ظاهرین علم السلام
 نظا و نثر بسیار دارد اقول ما ذکر من فضائل فاطمه سلام الله علیها و علیها و علی سائر آل محمد امر لا ینکر فان الکتاب
 علی البحر صحت علی البریسینه و علی الشمس نورها و الانوار بطه و ما و علی السحاب جوده و علی الملك سجوده انکار
 لا ینبذ المنکر الا الاستهزاء به و من هو در علی ان بکر علی جامعهم اهل التعداد و خزان معدن النبوه و حفاظ ارباب
 الفیوض صلوات الله و سلامه علیهم و نعم ما قلت فیه من منظوما سلام علی المصطفی المجتبی سلام علی السید
 سلام علی سیدنا فاطمه من اخار الله خیر النساء سلام من السلسل انقاسه علی الحسن الامیر الرضا سلام علی
 الاوزعی الحسن شهید عصر جسمه کربلاء سلام علی سیدنا العابدین علی بن الحسن المجتبی سلام علی ابان
 المهتدی سلام علی الصادق المقتدی سلام علی کاظم المعین رضی الله تعالی عنهما امام الفقی سلام علی الثانی
 لکون علی الرضا سیدنا اصغیرا سلام علی المنقذ اللقی محمد الطیب المرعشی سلام علی الاربعی المنقذ
 د علی لکرم هادی الوری سبط کما نسر من غاسق یختر من سفله المنقذ یزید علی الارض من عدله
 که حضرت عبدالعظیم عرض کرد و اقول ان المعراج حق و المسئله فی الفرج حق و ان الجنة حق و ان النار حق و الصراط
 حق و المیزان حق و ان الساعة اینه لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی الصبور یعون الله بما یندم و یبار فیصوم و معاود
 نمودم حضرت عبدالعظیم علیه السلام بعد از آنکه فرار بنو حید بنیوت و امامت چنانکه ان از ائمه دین صلوات الله
 علیهم اجمعین اصفادات واجب دیگرش باید بنکونه که هر چه پیشو عرضه داشت یعنی میگویم بدو سنی که
 در معراج خواست سوال نکیرین در فرج خواست بهشت حق است و آتش خواست و میزان خواست و حیات
 حق می پدوشکی در آن نیست و خداوند بر انکرا نیکسانکه در فرجها هست یعنی مردمان زمان ندای حق و علم قیامت
 بر این خاک بر داشته زند میشوند و منها آخر حکم ناره اخری اشار و با پفره لجره است معنی غمناک انسان که خود
 آینه دانست و خداوند موجود را بقا و ایجاد خود معتقد شد و امور را کلیه بسوی خود کار خود راجع نمود

در بیان فضائل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در بیان فضائل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

در بیان فضائل حضرت عبدالعظیم علیه السلام

روح و روحان

۲۶۵

و در مقام نفوس صرف بر مملکت لاهوت و لا فوه الا بالله العلی العظیم را از روی صدف و اراد زبانه نمود
 و دانست که عود و رجوع مفاد آن الی ربنا الرجی بر فرد بکر و خانه دیگر است کله انا هوانا الی اجمعون مرگ و خاک
 گردید بپایان از او شایسته است که بضم و نواصوا بالحق و نواصوا بالصبر همیشه بخندید بهود و نوصیه خود نماید
 که وضع این عالم برای همین است آنچه در سابق شده است از روی خواستارند یعنی در روز انس بگریه و انداختن آن
 بنام من ظهور هم در تمام الی اخره و آنچه بوی خبر داده اند ناماء دین و صدف کمالین از و فایع معلومه بوم الخیر النفا
 که خانه ایش بعد از دنیا باید بسو آن هم که نقل ما پیغمبر از عان و اعتراف کرده از مذکر بوم قبل که روز ربه و از آنکه
 بوم بعد که روز حشر خلق است هر امر و زکری و عدل است فعلت نور زیم پس آنکه هر وقت فرمودند خورشید هر کس شب
 میخواهد وصیقتا امرش ز پر سرش باشد و اگر نه مردنش مردن جاهل است همانا وصیقتا هم است از این که کسی را برای حفظ
 وضبط و صرف حال و اولاد و عیال خود تعیین نماید یا آنکه بخندید عفا بد حفظ خود را نماید از آنچه ما جابه النبی است و از
 ضروریات این است این علی بن ابی طالب و بر کن بدکان و خاصان از بدکان خداوند است چنانست که همیشه مذکر بوم
 و بوم الفیقه بوده اند و از این جهت نسبت که عراف و عوائق و زخارف دنیا بچو چه من الوجوه داشته اند و برای مذکر بوم
 المعهود و بوم الموعود آمدند و شهداء بر خلق شدند و گریه و اشهد هم علی انفسهم نیز شاهد بر دل و نوشت چنانکه در آخر
 همین عرض دین معروض میشود لهذا اجتناب هم بخندید عهد نمود و عفا بد خود را حضور عرضه داشته پس شروع در عرض
 سوم از عرض دین حضرت عبد العظیم کردیم و از این هفت حقیقه عنوان نمودم از عفا بد حقیقه ثانی را **عقود اولی شرح**
 معراج است عرض میکند معراج حق است آنچه مسلمان در معراج باید اعتقاد کند آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 بمقاد که بنی سبغی الی امری بعد از ولادت در ثلاثه شریف شریفی خود سپر فرمود و سجده نفس آرد و در زمان
 اندک از آسمانها گذشت هر کس منکر معراج است اجتناب شود منکر شده است نبوه ان بزرگوار را و یکی از صفات ربانیت
 و بدان معراج معراج است معراج بر وزن معارج و معارج و ان شبیه زبام است که زبیر بد وجه شده
 چنانکه فرموده است معراج علیها بظهور و عروج بکره نجرج الملائکه و الروح بمعنی بلند شدن و از نشیب
 بفرز آمدن است این درجه عالی و این عروج خاص از برای احدی از اولاد ادم میسر نگردد مگر برای حضرت
 خاتم الانبیا و المرسلین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و آنچه از کتاب خدا غیر از این است و سوره مبارکه الفم
 دلیل و شاهد است این مبارکه و استل من ارسلنا فلیک من رسلنا و ایضا این شریفی فاستل الذی یقرن
 الکتاب من قبلک یعنی آنچه سوال کن از کس بگر پیش از تو بوده اند و ایشان را بر سالت فرستاده ام و معلوم
 است حضرت نبوی در زمان پیغمبران بنوده است تا سوال کنید پس در آسمانها بر حسب اخبار صحیح و غلط اهل این کیه
 در معراج عدیده که اعتقاد شیعه امامیه است خدا نشان بزرگوار شرفیاب شدند و از در جانات انبیا هم عروج
 فرمودند و بمقام قاب قوسین رسیدند و صبا ای حقه شنیدیم ما قبل سبحان من خص بالایسراء و نبیته
 بقریه چنانکه گفت و تمثیل بالجلم سر و الروح خادمه له من الله تعظیم و بیچیل له البراق جواد و السماء طرف

بر او لقب شریف
 حضرت عبد العظیم
 معراج است
 کتاب فیه است

در عرض حضرت عبدالعظیم

۲۶۶

ملوکه و دلیل السیر جبریل و مرجوم قاضی ابوسعید قمی در فقرة معراج حضرت خنی ماب رساله موسوی بود
 نوشته است معراج حضرت رسول را بیان مبلح که منافق طریقه اصحاب مشرب باهل صواب نیست بسط و شرح داد
 که خلاصه آن در شرح اعتقادات صدوق در ذیل همین حدیث مسطور است ولی نیز خلاصه کرده در این مقام مینویسد
 بدانکه اجناب معراج جنتا و معراج و حافی و معراج علفانی داشت اما معراج جنتا سپهر جسد شریفان بزرگوار بود
 نامتهی مابنا اجسام پس از ظلمات اجرام حسبه ملکینه الی الله تعالی سپهر کردی با مرکبی که جسم بود و فاش براف با کمال سرعت و
 حرکت که در فردی معادی بانوعی از اجسام میشد و مطایفه از این انواع جسمانیات حظ و طهره از بركات قدم و میسر
 و در سر عرکت اجناب فرود و سرعت سپهر کتل مایطیع من القلب المشفق و نعم ما قال فانه البریه فی قصیده الشیخ

در شرح معراج حضرت خنی ماب

سرتپن حرم لیلای حرم	کاسر البک فی فاج من الظلم	و شب زنده الی ان تکفرت له	من قاب غوسین لم یندونک و لم
و قد ملک جمیع الانبیاء بها	والرسل یقیم عظم علی	و اب تعزف السبع الطائی	فی هو کتت فی صاحب العلم
خضرت کل مقبل بالاضافه	نودین بالوضع مثل المیزان	خوش گفت خائف	گفتی که سوار شد علی الحاکم
بر نفس شریفه عقل فعال	دین گفت که دو باد باد	چشم بپاز این سوار و مرکب	احمد چنین براف می چون
ز این دار الخزن آمد بیرون	ز اقلیم حد و شبر گرفته	راه ملکوت دگر گفته	از وادی قدس سر کشیده
در کعبه بچهره رسید	در کاه قدم بپایه دیده	لینک بکوش مرتشینه	بشنود نود هزار اشارت
لا احصی انوار در عبادت	ما اعظم شانک ای مطهر	ما اکرم و جملای مظهر	ای عشر عطای نوبه یکدم
صدصاله خراج هر دو عالم	انما زه نعل و استوائه	عمراب سجان در کاه	ادر پس بدرسن جا کرونو
تاریخ شناس اختر نو	خائفی ازین نری زدی بر	بگریز و رکاب مصطفی کبر	کزین سخنان سحر کردار
حسان عرب بشکوه دار	باکش زندی ز عالم پاک	با حسان الیم قدیناک	سپهر معراج جسد شریف

متهای عالم اجسام بود و عبارات آن مرجوم انیس و مرعی سیر و الی الله من ظلمات عالم الاجسام و الاجرام علی مرکبه الذی
 بالراف فی کمال الترعنه و دی بجد براف عجب گفته اند براف شتابنده مانند برق سناش چون خوشبید و نود عرف
 بر نیم می لکه تو او می چو لؤلؤ و ندرند بر او پیشی بازم گفته اند بر قدر او بر او نوشت نازش بر نواز بانند
 هر چه بپدید بر کام کشید شب لکه خود و مملک کشید و در حدیث استخوان الله تعالی بحال الدنیا و الآخرة
 جبرئیل واحد و هو خیر من الدنیا جنانا فراما اما معراج روحانی اجناب منتهی مدارج عالم ارواح بوده است و انان
 است که چنانچه با قدر اول صنف شعرا و روحانیات مختلف کرد و اپسناد پس بر فرقتی که مرکبی در خون آن عالم بوده
 موجود شد و بر وی فرار گرفت و در عروج و وحلی صنف ارواح نوریته را بنظر روحانی خویش ملاحظه فرمود و عرفی عجب کرد
 و ساکنین حضرت معقده و جانانان را به جامع کمال جناب اندس نبوی آگاهی یافتند و قبله و پیشوای خود را بداند
 و عبارات آن فاضل مخیر انیس و از معنی بر وجه القدسیه الی مدارج الارواح و حرق الجحیم بلع فی الصراح الی ان صالیا
 لصفوا الارواح النوریه الی الآخرة و فرة تمامند بر و عرجه بر روح الی عالمنا مشاهد است معراج عرجه سلطانین بود

در شرح معراج حضرت خنی ماب

و قد کبر اولی بالاسر
 در عزت
 مازن

در عرض حضرت عبد العظیم

راجع به فایده حقه است نیز کثیر الاستعمال بلکه غالباً از شدت وضوح و تحقق تغییر بکلمه حق کرده اند و جمله تقدم ذکر
 معراج بر مطالب حقه ثابتاً آینه شده برای شده و کثر مفاهم در آنست مانند صفت عدالت بر صفات دیگر خداوند
 با برای وقوع او است در دنیا و آخرت بصورتی است برای اخوان و اشنا و اجماع تار و صراط و میزان و بعضاً است
 امور معراج از آنکه حضرت ختمی مرتبت از هر یک مشروحا خبر دادند و هر آنکس اعتقاد بجا بجا به التوب نمود از آنچه آن
 بزرگوار اختیار فرمودند بوجوه و آثار و مشاهده نعمه و نعمة و ثواب عفا کمال ایمان و تمام اسلام را معتقد
 شده است پس بر حسب این وجه اجمالی ذکر تقدم معراج بر عفا باید بگویم واضح است که هر یک از آنها هم بدلیل
 برهان می آید انشاء الله تعالی و عجیب گشته بر جرم ملاکام از روی در قبیده اش من شتی من البراق لبطو صحف
افلاکها به فطواها و رقة لقاب فوسین حتی شاهد الفضيلة التي برضاها و علی منبر بها الله مدت
فاضت علیه روح نداها و راه ما لا یری من کوز الصدايق التي اخفاها و هو تر الوجود في الملا الاعلی
ولو لا لم نعجزها و هو الایة المحطه بالکون ففی عن کل شیء تراها ثم الحدیث و الايات الحقیقة
التانیة فقل و السلطنة في الفرح حق بدانکه مسائله بر وزن مفاعله سوال کردن دو نفر است از دیگری السؤال
 ما مسئله الانسان من الغیر و عن الجمع ^{مثال} سائلوا بعضهم بعضا و مراد از حقیقت سوال پرسیدن دو ملک است در دنیا
 از انسان عفا بدیده داشته است سوال از این دو ملک است جواب از مسئله اعتقاد باین مسئله از ضرورت بیان
 دین است بنا بدینکه شد حضرت صادق فرمودند از ما اهل بیت از شیعیان ما محسوب نمیشود آنکه چهار چیز ^{مستند}
 شود معراج و مسائله فیه و موجود بودن بهشت و دوزخ و شفاعت اهل بیت و بدیلی طایب شاه فرمود از
 خواص زین مبارک که حضرت امام مؤمنان است هر کس مدفون شود در آن عذاب قبر و مسائله و محاسبه منکر و
 نکر از او مرفوع است هم مرد و بیست و بیست اگر نلفین خوانند نکرین می بینند بیست و مقبول با ملقین هر هر می کنند دیگر
 از او سوال نمیکند و در جلد سوم جوار الانوار مرد و بیست هر کس در وقت خواب سوره ملک را بخواند نکرین از او
 میکنند و حدیث مبسوط است حضرت علی بن الحسین میفرماید ابی لظلمة فیری ابی لظلمة لحدی ابی لک سوال
 منکر و نکر ابی لک خرجی عن القبر یا ناذل یا اذی لا تظلی علی ظهری الی اخر فالسلام الله علیه در حدیث مبسوط از
 جابر جعفی روایت که حضرت باقر فرمودند که ملکین بر کافران پیشوند و هر دو سپاهند و از روی زمین با
 با ایناب خودشان پیشکافند و در هدیه چشمشان مانند یک سر است کلامشان چون رعد فاص و
 چشمهایشان چون برق لامع پس روح بیست و بیست بجزیره اش می آید نگاه از خدا و رسول و امام و قرآن و قبله و نبوت
 از خوان هم سوال پنهانند چون ندانند بر او و خود زنند که از صدای آن چرند و آرومند و با همه با یک پناه آورند
 و شاهان پندارند و خویشان الحال معنی قبر و مقبره را بدانی پس بدان مراد از قبر و مقبره محلی است که بد انسان
 در آن مستقر میشود بعد از موت کفر و ایمان امانه فایده قال فی الجمع ابر حمله ذاتی براری غیر و این مکرر است
 که خداوند بکافری نوع انسان فرموده است که عکس حیوانات بدنها ایشان در طی حاله مقبول و مستور میباشد

مشکی
 در بیان
 معراج
 و مسائله
 فیه

مشکی

روح و ریحنا

بدان ایزد غیر خدا و با برهان ناطق خود نیز خیز داده است اعاده روح و حیوان است و غیر آن جسد نافر و در دست آمدن
 ملکی عظیم است تالی بر سرش عقاب طلایی و بعضی از اعمال و احوال بدینه که خداوند احصا کرده و در دوای او و در
 غیبیه ثبت و ضبط شده و یکی از امور و احوال عالم ریح که اعتقاد بان لازم است این است که هر کس که در منزل
 از نشاء بنویسد و بپشت او از رویه پیشو باید باند ز ما بنگر مقبول است حالات متعدده و نشاءات بدله نادر و در شر از
 مسائل و تنقیح و نقد و تفسیر و تفسیح و تفسیر خواهد بود و در حرم مجلس طاب شرافت فرموده مؤمن باید ایمان بسؤال غیر
 بیاد و عمل چنانکه در ادعیه ماثوره است بکار اطلاع بخصوصیات و کیفیات آن لازم نیست و حق همین است و کفر به
 مشکل است از ظواهر اجزای عدول و تجاوز کردن و از برای بدن حتی و جسد عنصر تفصیل قائل شد چیزی مملکت و
 غیر برای شوق و دلین امور چیزی حاصل پیشو با جمعی میگویند بگر و منکر و بیشتر در عالم ریح از جسد که
 الطاف از جسد است بعد از آنکه جسد بر زمین است و آن جسد است که میخیزد و میپشت و میگوید روح
 شوق و میگردان و چون تانوی است که بوی افاضه پیشو و این جسد فضل غذای در فریب رسیده و کسفته میشود و هر
 از انسان نشاء میشود و واقع خواهد شد پس آنچه از اجزای استفاده است فال روح در عالم ریح بواسطه الف و ک
 باین اصلی است که از بدن حقیقت این بدن عرضی است چنانکه در حدیث است غسال پیشو ایمان سوای خود نکند و از روی
 پیشو بعد پیراهن وی را شو کند یا بپایر مسکن نگذارد بواسطه نوحی است که روح با این قشاه و بیدارد و میگوید
 نعتی و تصحیح از حکیم شیخ است حدیث معروف فی البر و منه من ریاض الحجة و حفره من حرات النار و این قسم است تحقیق
 که در اندام است و غیر مجتمه میشود از ملکات نفسانی و صفات حیوانیه مثل شهوت و غفبت جسد و غیره که متبصو
 آنها را در خارج می بیند یا تدریس و خود مار و عقرب پیرا و داسکند و میخورد و همچنین ملکات حیوانیه مانند
 صلوه و احتیاج و صلوات و مجسم بصورت و حسن و قبح و زیبا و زشت و غیره و اینها را در اثر احوال و مصلحتی اندازانند اما اصل
 عبا اسباب علل اند و آنرا معلولات و مسببات اند و قسکه علت موجود شده معلول هم موجود میشود و تکلیف از برای آنها
 نیست مثلاً زار در دنیا موجب با و کفران نعمت و حیرت و غلام میشود در آخرت هم این اعمال باعث علو درجات و خود را
 میگردید و چون چنانکه نفس ماعاش من خیر عرضا چنانکه فی ثاقور سر که از فلا میزند سلیمان بنی است میگوید آنست سعادت
 و افعال و افکار و بسطه از من کل مکره فکر بر او قولند او فعلیه صورت و جاننده فانکات الحکره عقلیه صارت
 ملکات اند بنامه شده و بنامه در تکلیف اخلاق الی جوارق و کرامت خلاصه هر دو از برای نفس بدان رنجیه قائل
 شده اند و بسیار با جسامت آمده اند که شرح ادله عقلیه و نقلیه آن موجبات است دانستن آن موکول بکتاب
 عقلیه و عقلیه است لایسته بخوبی که شیخ شرافت ذکر کرده است فاضل جو سعید میفرماید فاعلم ان الله جل جلاله
 فیض الارواح من هذا الاجسام العنصریه الطبیعیه او صفات صوری جسدیه همی حصص حقیقه من الماده الجسمیه و الله
 لا یخلق نفسا مادامه فیها من دون شائیه کیفیات عنصریه او مخلیطاً من اجزای اخرها قال و وی یار و حقیقه
 ماده جسمیه مشرق است همین و شیخ فرید الدین عطار میگوید و عشر نکند روشن گویم نویشتوانمست من گویم

روح و کمال
 کمال و کمال
 کمال و کمال
 کمال و کمال

در عرض حضرت عبد العظیم

همین جسته بود اما متور و کذب طاعتی جیبی میکند و بیپناشایند ایشان حضرت امیر مومنان در عذاب و
 ثواب قریب چند کلمه برای تذکر خود در آخر این عنوان بنویسم با ذوی الجلال و الآراء و الفقه و الانبیا اذکر و امضا
 الایاء فکانکم بالنفوس قد سئلت و بالابیان قد عریت فطییر باذلال و الهیة و الجمال الی منزل شعاع و
 و مثل غبار فنوم علی خدک فی لحدک فی منزل فل رفاره و مل عاره حتی نشق عن الضور و تبعث الی الشرف
 ختم لک السعاده صرنا الی الجور بطوف علیکم ولدان کانهم الجمان بکاس من معین بیضا لذة للشابین اهل
 الجنة فیها یقتنون و اهل النار فیها یعدون هولاء فی السند و الحجر یخترقون و هولاء فی الجحیم و التعبیر
 یقبلون هولاء غشی جاجهم بسین الجمان و هولاء یضربون بمقام النیران الی اخر الحقیقة **الکلیة**
 قوله وان الجنة حق عرض میکند وجود بهشت مع درجاتها و منازلها حق است بدانکه جنه در فوق آسمانها
 و در عرض رافع است و اعظم از سموات است لکن جنه عرضها السموات و الارض و هشت جنه است که تمام آنها را بیک
 جنه بصریه زوده اول فردوس دوم عدن سوم خلد چهارم نعیم پنجم جنه الماوی ششم دارالسلام هفتم دارالقرآ
 هشتم دارالمقام آما فردوس بقول قرآن عز و جل است و در تفسیر فردوس و بلعد روم بلغ است و جمع آن فردوس است
 و آن مشق از فردوس است ان بمعنی سعادت قال الله تعالی الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون اما
 جنه عدن بمعنی اقامه کردن در مکان است قوله تعالی جنات عدن یعنی جنات اقامه اهل لغز میگویند عدن بالکاف
 عدن ای اقامه بر اما جنه خلد بمعنی اقامه است ایضا و بمعنی دوام است بای آنکه اهلش همیشه در آن ساکن اند
 جنه الخلد و شجره الخلد بیان مشرعی دارد اما جنه نعیم گویند برای کثرت نعمه او است که قوله فریح و رحمان و جنه
 نعیم اما جنه الماوی در چند موضع از کلام مجید مذکور است اما الذین امنوا و عملوا الصالحات فلم جان الجنات
 و ایضا فرموده عند هاسدرة المنوع عند هاجنه الماوی و جهن آن واضح است اما جنه السلام نیز در قرآن مذکور
 است قوله تعالی لهم دارالسلام و برای آن دارالسلام خوانند که ساکنین آن سالندان آفات و منه لیتک ایما
 الی دارالسلام لیسک و سلا اذ استحقاق است اما جنه فرار در قرآن کریم نیز مذکور است ان الاخر طی دارالقرآ
 و ایضا اصحاب الجنة بومئذ خیر مستقر و احسن مقیلا اما دارالمقام نامیدند برای آنکه خانه اقامه و توقفتن
 و مقام بضم موضع اقامه است بفتح موضع میام و بدان بعضی گفته اند جنه عدن برتر است از فردوس و دار
 الملك و مشهور و در حدیث و سوره است که از آن خون فردوس است باقی آنها از جنات دیگر است که
 بین و حصن جنات است برای هر یک یکصد رحبه است هر درجه منقسم میشود بمنازل و مقامات لایحصر و همچنان
 در کائناتش و مقام و سببه اعلی درجه فردوس است ان مخصوص بحضرت ختمی است از اجار بر عباد که
 حصول و لیوم مقام و سببه بابتها ایشه مزجومه است اگر چه مانند آن بوسببه سببه در کس سعادت نه بودیم و شو
 حق منوجه و منو تسل کریدیم لیکن بر است بر مخلوقی لازم بوجه خام و لسان مخصوص باخدای خودمان مناجات
 نمایم و برخداست باین وجه مانند کاش مرتحن نموده مراعات کنند پس امر خداست از زبان پیغمبر اکرم برای رسیدن

در عرض حضرت عبد العظیم

مرقع ورجان

وخواهم کافغیر الهی الصادق ان رسول الله یقول اذا سلتم الله فی فاسئلوه الی سبلة انکاء یا
 از وضع صلواتی ان فرمود الی اخره واهل بیست چهار صنف اندر سبب وابتداء و شهادت و اولیای تابعین
 ایشان سوم علماء از اهل توحید که از عقلی الحی و کشف تباری و ادله فکر پرور و برهین عقاید و صفات الله و اسماء ^{عظیمه}
 اطلاع داشته اند چهارم و منین تابعین ابقا و اولیای وجهی و از مسلمانان که فانی بوجود و تقلید بوده اند و ^{مشهور}
 اهل بیت سالت طایفه اول را با بصیرت طایفه دوم اولیای سر پروردگار و شایسته سوم ارباب کربانی از اول
 طایفه چهارم مرتب است که منحصرا فی الله الوصل الی اعلی درججات مع ابقا السادا علیهم الاف الخیات و الشیخا
 اکنون بر طایفه مالک عقیقی مانند جنید برده و قسم است محسوس و معقول اما جنید حقیقتها ان لذات و شهوات منقلب بقیام
 حسنه است از ناکل و شرب نکاح و رواج و نجات طیبه و وجود حسنا و حور و غلمان که بصیر حسی آنها را درک مینماید و ^{مثلند}
 مشهور از آن و حقیقی است معقوله و ان نفی این که انسان کسب کرده است ان معارف حقه و علوم الهیه بطریق نظر و توحید
 الهی در پستادون و این جنید مانند روح است ان مانند بسداد ^{نیز} که درججات عالی اند بواسطه انکشاف معانی
 دینی و معارف حقیقیه انند از نفوس قسیه شان بهر کسب بیخود است بخوبی که بلا حد اند و منکر جنید حقیقتها ان ^{نیکه}
 حشویه فانی اند و انکار از جنید و سقوط نموده اند بلکه جمع بر ما ممکن است و انرا باید پیش با علی خلق الله الحی از این جنبه
 مزین است این من فخر انبار بیان دو جنبه بوده با سند ^{سیر} ایضا " عقاید بوجود جنید و فانی که در آسمان ^{سین}
 مرد و سرایه عفا بی ثواب و وجود انکار از آن وجه جنیدان و در آن است در حقیقت و در جنیدان ^{باین} معانی
 دارم مینماید که فی التمدید بانه بالغی ما شئنا للتزوج سابقه و وسط انجا من سکرتی بشیر خلیط لمن لرتی ^{عین}
خفتنا لراحمه ناری مشوئته عره فی حدها عره قاده فی نفس دبار بالذل تیل السعیر منله بالذل
مسبله سطر انهار قد زانها شینه فرط ارب فی عافیه اندوب شین انوار سفی الون بها اخر امتشفه حمر
الفراد بسین رخار والظرف غر فالباقون صاخر کان اصواتها الحان زمار فالباطرین من شانها عجب من خشنا
من انجات عماد و تحف العقول بیر و اعط الباقره یا طالب الجنه ما اطول درمک واکل مطینک و ادعی منک
 فقه ان من طالب مطلوب ذقنا الله نغالی ما یوجب الذکر لیه داره و الاعشکان بجواره بمجد و الدلیق فاما
 و عداقه المؤمنین و المؤمنات جنات تجری من تحتها الانهار الی ثوبه و رضوان من الله اکبر ذلك هو الفوز العظیم
 ظاهر است چنانکه طبایع انسان درجه پنجم است از لذت اکل و راحه و حفظ و حرامه و امور دیگر از طلب
 علوم و غیرها مراتب درججات آنها نیز درججات موجوده در حقیقت مختلفه که داشتند داده میشود و همین
 طریق است در کائنات نیز ان و عقوبات موجوده در ان الحقیقه بعد قوله وان التارخی و خداوند فرمود
لو انک ما ویرما التریما نوا کس و بدانکه مؤمن باید اعقاد کند وجود آتش و بناید منکر شود و ان سخن الله
 و زندانیست که بر اهل عصیان خلق شده است و عقوبات انسان در ان موجود است چنانکه مشوایان درججات
 بر اهل طاعت و اهل آتش و آنها مظاهر غضبند و هر کس که در حال علی غضبند و ان زندان هفت طبقه است

مرقع ورجان
 در بیان صفات
 اهل بیت
 علیهم السلام

حقیقتها ان
 در بیان
 اهل بیت

در عرض حضرت عبدالعظیم

در عرض طول و بکسختی است در تحت زمین برای عاصی خلق شده است از هر طرف الفاضل هودیتها اول جیم
 دوم سحر و سوم سفر چهارم حطه پنجم لظی ششم هاویه هفتم جهنم و این ابواب در کاتب سجد بر حسب احوال مخلوقه
 فاده میشود در زمان مجید تمام آنها مذکور است اما مجید فرموده است تم آنها الصالوا الجیم و ایضا و اما من لظی
 و اثر الجوه الیه فان الجیم هی الماوی اما سحر فرموده است حقا لاصفا السحر اما سفر فرموده است ما صلیه سفر
 و ما ادربک ما سفر لای یعنی ولا نذر اما حطه فرموده است کلا لایبذک فی الحطه و ما ادربک ما الحطه ناراقه الموقد
 التي یطلع علی الافئده اما لظی فرموده است کلا آنها لظی اما هاویه فرموده است فاما من خفت موازینها فامره هاویه
 اما جهنم در چند موضع از کلام مجید فرموده است ان جهنم کانت مرصدا للطاغین ما با و ایضا الیه جهنم متوی
 للکبرین و ایضا فرموده است جعلنا جهنم للکافرین حصیرا چون عبادت بوم مقصود از قبر شد عبادت نگاه کرد
 کش سفر کافران کار نکرده اند جزا باز در دوزخ دعاشان رتبا و حضرت شاه ولایت فرمود که بومست النار
 من صلیب محلول و وجهه شوم مضروب علی الخراطوم فدا کلتنا الجامع و الخرم الطوف و جفقه فلو رأینهم یا حق یجمل
 فی اودینها و یصعدون جبالها و فدا لبسوا المقطعات من الفطیر ان فاکر یوامع فجارها و شیا طینا فاذا استغنا
 باشوی اخر من رقی شتت علیهم عفار بها و جانیها و لورایت منادی ینادی یقول یا اهل الجنة و یا اهل النار
 خلدوا فلا موت فغیدها بنقطة رجاها و یعلق و یقطع بهم الاسباب فکم بومست من شیخ ینادی و اشیا و کرمین شیا
 ینادی و اشیا باه و کرمین اراه تنادی و افضیها هکت عنهم فکم بومست من مغوسین بن اطباقها بالک غم البسک
 بعد باس الکبان و الماء المیر علی الجردان و اکل الطعام الوانا بعدا لوان لباسا لریح لک شحرا با عما هذا ما عد
 الله للجرین و بیان تسمیه هر یک از طبقات جهنم است که عرض میشود اما جهنم بجهنم و جوه الرجال و النساء
 لحوهم اما الجیم لانه عظیم الجبر الواحد اما السعیر لانه شقر لفظا من حلقه الله و جیه خیر من النار لانه
 لجزا اهل النار له اما الهاویه لانه وضع فیها عرج و غیره لانه جیل صوف و اما اللظی لانه لظی و اشعاله اما الحطه
 و کسره و جهنم اعظم مخلوقه است بواسطه دوزخ و جهرش و در اجنه خوانند که جهنم ای شداید بعد الفجر و هو ان
 استی و جبر و ساکنین ان بنی آدم اند و سنگها بکه مردمان آنها را خدای خودشان دانستند و طبع انظاره شیطانی
 و در ان مراد است کمال و برده زهر بر پشته است کمال و جهنم محل الام و عفو بانست و خدای که در او است از او
 بلکه از خداوند سبحا است که است المعافین است موضع النکال و النقره و بعضی جهنم را همان الشراست اند
 که طند تسمیه محل است طبع حال و میتوان گفت جهنم اسم از برای در کاشان باشد چنانکه جبهه از برای مجموع من
 حبه المجموع جئات است و فاضل میفرماید جهنم از مفر فلک و اب است اسفل سافلین مگر اما کن محصو
 که خداوند استنا کرده است از زمین که رجوع آنها بجهنم است کفوله ما بین الفجر و غنم من الجنة و کذلک انها
 و یجوبار به که متبع را بصیرت بجالت هر یک است ما بنی در ان است حق و اکب کلها فی النار و انها مظله الا
 و منکسف و غایبه الظلام از آنکه کسوفات کواکب و آخر حقیقی است و ذانی چنانکه در شرابط ساعه مذکور است

و فی کتب کثیره از جمله کتب معتبره
 در بیان این امر است که در کتب معتبره
 در بیان این امر است که در کتب معتبره
 در بیان این امر است که در کتب معتبره

روح و ریحان

نوعی مثل آنکه در حیوانه ارض و غیر میشود در نزد انبیا مجتبیها اما ما غرض از آنکه هر چند در ذیل فلك ثوابت
 جهنم میشود مگر چیزی بیکه بزبان شرع اندر ازان جدا شده اند و صاحب اخوان الصفا در معنی جهنم سابق دارد که
 این مقام ذکرش حالی از فایده نیست لکن جوایب که هر جوم فاضلی فرموده است در مقام رد برآمد موجب تکمیل این خط
 و اودا است فالقول بان جهنم و نیز انها عیان عن العالم الغصیر والطیفة المحللة للاهبتا المنقبة لها کاذبه البرصا
 لغوان الصفا و غیره قول بالتاسخ وهو باطل کما فی الکتاب العقلیه بل الحق ما اذنا له الاصول العقلیه معاضده بالاثبات
 اکثره والاخبار المنقبة اخره خلاصه چنانکه سابقا در احوال جنان ذکر شد ساکنین آنها چهار صنفند همچنین
 سکنه نیزان هم بر طبق وی چهار صنفند اول معطله ملاحظه بقوم مشرکین سومی کافرین منکرین چهارم منافقین اند
 و قال الله تعالی ان المنافقین فی الدنیا و الاخره کما کانوا کافرا من قبل ان یؤمنوا و کما کانوا کافرا من بعد ان یؤمنوا
 باشند اگر چه در ان سالها باشند و معتدب شوند لکن با مشنان الهی و شفاعت حضرت یحیی علیه السلام و الله علیه السلام
 ایند و همة اخصاص اهل عذاب این چهار صنف ثلثا اشاره بمغیره که بر بویه باشد که ملخص آن اینست شیطان از زمین و
 مثال و از برابری و غضب برای اغوا می آید اما با مشرکین از برابری و با معطله ملاحظه از عقب بر و با کافر منکر از طرف
 و با منافق از طرف چپ آید و همة اینان شیطان بجانب طواغیر این چهار صنف خاصه سابق شرح میخوانند پس از این مختصر
 معلوم میشود که با اهل جهنم شیطان از هیچ یک از جهات اربعه بدست نمی آید و نیست فلذا مستوجب دخول و غلوه
 جان میشوند و حضرت احدی در حدیثی در خلود اشیاء و سعد فرموده است اما الذین شفوا فی النار هم من اهل الجنة

سکنه نیزان
 چهار صنف

شبهه خالذین منها مادام ان السعوان والارض الامشاء و ربك و اما الذین سعدوا فی الجنة خالذین فیها مادام ان
 السعوان والارض الامشاء و ربك و در حدیث صحیح است جنم را در روز قیامت بصورت عظیمی می آید و میگویند
 خلق وی هم بطالع شور شده است در حدیث دیگر در ذیل این باب میگویند که هفتاد هزار ملک بلزله ها و
 گزلهای آهن جهنم را بکشند و او را چهار فائمه است غلظ و شداد و او را سی هزار سراسه در هر شهری هزار ملک
 و در هر ملک سی هزار سراسه که هر سراسه سی هزار سراسه است از کوه احد در هر روز در آن دو لب است که هر یک
 در زیر یک نام و پیادای پو شاندر هر یک از این دو لب نجر است که هفتاد هزار ملک از آن میکشند که هر یک میخوانند
 و زمین را فتنه واحد کنند پس خوانند غوز با فته منها و التوجیان لدخولها و من ضربها و همها و غسینها و غسانها و
 زقومها و فطرانها و الوقوفه در کانهامع اهلها و الثابیده طبقاتها و حضرت علی بن الحسین علیه السلام در احوال
 و اقزاع آتش و زخ فرمود اللهم لتاعونک من نار تغلظ بها علی من عصاک و توعدت بها من صدق من رخصا
 و من نار نورها ظلمة و هینها الیم و بعد ما فریبت من نار با کل بعضها بعضا و یسول بعضها علی بعض و من نار
 نذرا المعظم و بما و شقی اهلها همما و من نار لا یبقی علی من نضرت الیها و لا یترحم من استعطفها و لا یفلح علی
 مستغنی الشقیف من خشم لها و استسلم الیها تلحق سکنها با حرم الیها من الیم النکال و شدید الوبال و اعونک من
 عقابها الفاعز انواها و جهنمها الصلابة یا یابها و شرابها الذی یقطع امعاء و فنده سکنها و ینزع قلوبهم

در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها
 در هر یک از اینها

مفسر
 در ذیل این باب
 در ذیل این باب

الحقیقه

در عرض بن خضر عبد العظیم

۲۷۴

در اینج بر وجهی ازین است

در اینج بر وجهی ازین است
در اینج بر وجهی ازین است
در اینج بر وجهی ازین است

نیم صراط عدوی است

الخصیفة الخاضعة للضراط حق عرض میکند صراط خواست خود نیست شری و جز و مفید و معنی صراط نشو
شود بلکه بر انسان حالانی حادث میشود بعد از مرگ که اطلاع بنام ان موکول بعیافتن اول حال است بر فرخ است
و آن نشاء است بعد از موت تا قیام قیامت کبری یکی از احوال قیامت عبور از صراط است بدانکه شیطان بر صراط
نوحید و دین و ولایت عباد لا یفقدن لهم من صراطک المستقیم نشاء مثل مردم را ما نشاء از سلوک الی الخیما
پس هر کس یاد دین را غوا کرد فوراً از صراط مفلح و بعد آن صراط بر چند قسم است اول این دنیا صراط وجود است
کفره تعالی و ما من دابة الا هو اخذ بناصيتها ان ربي على صراط مستقیم از آنکه ناصیه مخلوقی بیکر بر حق است
و خداوند بر صراط مستقیم قائم است حق و صراط نوحید است با لوازم و حقوق و ان هذا صراطی مستقیم
فاتبوه ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبیله چون حضرت خنی ما بن ابراهیم خوانند خطی کشیدند و خطوط صفا
دیگر هم در اطراف آن و فرمودند طریقه مستقیم نوحید این خط است خطوط دیگر مذاهب خارج از نوحید است
سوی صراط دین است کفره تعالی و انک خدی الصراط مستقیم عن الجمع الصراط المستقیم هو الذی انزلنا
لا یقبل الله من عباده وجهه انیک دین را صراط خوانند برای آنست که دین مالک انرا موتی مقصود است چنانکه
مالک صراط موتی بر بهشت است چنانکه صراط و لا یست کفره تعالی هذا الصراط المستقیم الی ان تنزلنا
لنرکم الطریق الی عبیک و کذا فی الاخرة و المبلغ دینک الی اخره فی الجمع و از آنکه هدایتی بر بهشت صراط و ان
صراطی که در اخره و عدو دارد شده است یکی از احوال قیامت است اهل عصمت و ارادت است چنانکه
در جهنم که از موافق است از تشبیه بر نه نردان صراط شروع موعود است در دنیا معنی در اخرت جسم
پس اهل تقبل و شرک چون فدی در دنیا در صراط نوحید دین و ولایت نباشند در اخره هم فدی در صراط معهود
تایید دارند اما اهل فتنان و اهل کجای صراط اخری می آیند و غش از فغان خوانند داشت داخل جهنم میشوند
و معتدب میگردند بقدر کارگزاران که کرده اند پس چنانکه مرد و عجم از طریقه نوحید و دین در کمال معونت است
و مشافصه باید محمل گردید با مخالفت نفس و هوای ان بر حسب مثل حیوانی است ان خط فاصل بین ظل و نور است
و آخرت و از این جهت است که امام فرمود صراط روز قیامت ظاهر در ابصار و انظار است پس فرمود که دارد کفره
نور هم پس بین ایدیم و با هم و در حدیث است بعضی مانند بعضی مانند است و بعضی مانند
کزند مردی بر بیع الشیء کفره حسب اختلاف اینها از اسلام و درجه ان توحید و دین که دارند از برای صراط هفت
نظام است اول سوال از وضو میشود دوم از نماز سوم از زکوة چهارم از روزه پنجم از تیر و الدین با از حج ششم از
امر معروف و نهی منکر هفتم احسان اعیال است و اینها مانع است و چهارم از مال منغر و غایب بودن در نماز
هم و هر یک از این چیزها و مقامها اعتباری است که طول هر یک سه هزار سال است در حدیث است علیها صحت
کلاب خطا طبقاً ما حثک بقره و سن حج حثک بجزای است ان کما هی است با و دین که خدا هائی این
فانک و مستحبه در بعضی از امور فرمودند و باید علی حثک التعلل او کلاب جمع کلاب است مثل عمان و در حج

البحرین فرموده که شبیه بقراب است خطاط جمع خطای مصمم خاه آهن بر کشته است ایضا شبیه بقراب است شاید هیچ
 باشد که بگویم را با از مقامات با این کیفیات اعمالی است که مصور میشوند با این صور تا ایشان را از زنی و صعد
 و استوار و مطنع نماید بنابر اخبار که دلالت بر حکیم عالم مینماید از خبر سلما معلوم میشود که فناطیر هاست و عبارته
 از اینها ذکر مینماید آن علی الصراط ثلاث فطیر الفطر الاولی علیها الامامة والثانیة علیها الصلوة والثالثة علیها ربیة
 العالمین فافق فرموده از فطیر ثلاثه عالم الطبع و عالم النفس و عالم العقل است که جواز و عبور هر اسلافی از آن لازم است اما
 عالم الطبع مخصوص برای ادب امانتی است که انسان حامل شده است و سلوک و وصول آن موقوف است بر شایع شریفات بسیار
 علیها و علیها تاسیس کرده است اما عالم النفس از حضرت جبرئیل سلطان و عظم بر مانده ایجاد کرده برای اینکه عبادات مشرق
 که رکن اعظم آن صلوة است بمقامات الهیة انسان و اصل میشود و از این جهت اختصاص در ذکر با صلوة چنانکه در مملکت
 مذکور است و سیلیات علیها اما انانیت اما عالم العقل که عالی القویات ابداع فرموده تا بوی کالات ذابته و صفات علیها و اما حسی و حسی
 حقیقتش شناخته شود از این جهت فرمود در فطره سوم علیها رب العالمین بعبارة اخرى در فطره اولی مخلوق باخلاق الهیة
 و ذابته آداب نبوی و غیر ذلک از الواجبات طبیعیة و اجناس صفات سببیه و غیره مخالفت هوا و متابعت هدایت و اجتناب از لذت
 و لجاجت و فی الله لومند لازم و در فطره ثانیة در فطرتا بعضا الهی و منزل روحی و مقام قومی با کشف یقین و دخول بمقامات
 کسبیه محکم است این طایفه بجهت عقلی و انما حسنی فایز شده اند و از خود شان فانی شده اند و از مرتبه متعلم و منقطع و خدا
 و در مرتبه وقت ملاحظه نمودند اینک مقام امین با علی عین الحق که در رب العالمین است حاصل شد **الخصیة**
 قوله و المیزان حق عرض میکند میزان حواس فیهما قبل اذا نصب المیزان للفصل و العقسا و ابطس بحاج و اخر بر تاطق و
 اجبت المیزان و اشتد عجزها و قد ضخت ابوابها و اللعاقی و قطعنا الاسباب من کل ظالم و فاست بر اسراره و العلاقی
 خودست فیس در میزان و معانیت خود را صرف سازم بدانکه در وضع میزان گفته اند ما بوزن شبه الشیء و عرفه به
 مقدار من الزیادة و النقصان پس از میزان وزن هر چیزی از کم و زیاد معلوم میشود این صفت دو گفته در بابی هم حکیم
 لازم دارد نه این میزان محسوس بلکه موازین معنوی هم از اینها است خداوند میفرماید و الودن بومثال الحو صناع
 جمع البحرین فرموده وزن در اینها که هر عدالت فاضلی فرموده دو گفته وزن هر فرقه بنحوی مستحسبند و ان چیده نم است
 است که حسنا در گفته و سبب در گفته باشد و م از برای حسنا و سبب گفته باشد و در گفته دیگر معنی و مفلا
 اعمال حسنة است اکنون معنی مائیکه با پاد اعتماد کنی که فرای میمانند میزان منصوص است که از برای خود و گفته و
 عمومی و لسانی است برای وزن کردن اعمال حسنة است اما در کیفیت آن اختلاف کرده اند که محل عمل در آن است و هم
 بودند در معنی این طایفه گویند کتاب اعمال را بوزن می آورند طایفه میگویند علامه حسنة است نیز این موکفه ظاهر می
 که انسان را می بیند طایفه گویند حسنا بصورت حسنة است با بصورت حسنة میگویند طایفه میگویند نفس مؤمن
 نفس کافر بوزن در می آید و اگر از میزان همان عدل باشد قولیست جامع و بعضی از مفسرین چون پلانی که در بعض
 الموازن الفسط لیمو القیة نفسی کرده اند را از اینها و اولها علم السلام هستند که هر یک از ایشان میزان
 مقلین

در فطره ثانیة
 کسبیه محکم است این طایفه بجهت عقلی و انما حسنی فایز شده اند و از خود شان فانی شده اند و از مرتبه متعلم و منقطع و خدا
 و در مرتبه وقت ملاحظه نمودند اینک مقام امین با علی عین الحق که در رب العالمین است حاصل شد **الخصیة**
 قوله و المیزان حق عرض میکند میزان حواس فیهما قبل اذا نصب المیزان للفصل و العقسا و ابطس بحاج و اخر بر تاطق و
 اجبت المیزان و اشتد عجزها و قد ضخت ابوابها و اللعاقی و قطعنا الاسباب من کل ظالم و فاست بر اسراره و العلاقی
 خودست فیس در میزان و معانیت خود را صرف سازم بدانکه در وضع میزان گفته اند ما بوزن شبه الشیء و عرفه به
 مقدار من الزیادة و النقصان پس از میزان وزن هر چیزی از کم و زیاد معلوم میشود این صفت دو گفته در بابی هم حکیم
 لازم دارد نه این میزان محسوس بلکه موازین معنوی هم از اینها است خداوند میفرماید و الودن بومثال الحو صناع
 جمع البحرین فرموده وزن در اینها که هر عدالت فاضلی فرموده دو گفته وزن هر فرقه بنحوی مستحسبند و ان چیده نم است
 است که حسنا در گفته و سبب در گفته باشد و م از برای حسنا و سبب گفته باشد و در گفته دیگر معنی و مفلا
 اعمال حسنة است اکنون معنی مائیکه با پاد اعتماد کنی که فرای میمانند میزان منصوص است که از برای خود و گفته و
 عمومی و لسانی است برای وزن کردن اعمال حسنة است اما در کیفیت آن اختلاف کرده اند که محل عمل در آن است و هم
 بودند در معنی این طایفه گویند کتاب اعمال را بوزن می آورند طایفه میگویند علامه حسنة است نیز این موکفه ظاهر می
 که انسان را می بیند طایفه گویند حسنا بصورت حسنة است با بصورت حسنة میگویند طایفه میگویند نفس مؤمن
 نفس کافر بوزن در می آید و اگر از میزان همان عدل باشد قولیست جامع و بعضی از مفسرین چون پلانی که در بعض
 الموازن الفسط لیمو القیة نفسی کرده اند را از اینها و اولها علم السلام هستند که هر یک از ایشان میزان
 مقلین

مقام در آن
 مشاع علیها

مقام در آن
 مشاع علیها